

اصول عقائد (۲) عدل

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين
در کتاب توحید به طور فشرده درباره جهان بینی الهی و مسأله توحید و شرك بحث کردیم؛ در این کتاب به دومین
اصل اعتقادی نزد شیعه یعنی عدل الهی می پردازیم:

صفات خدا

خداوند متعال همه صفات پسندیده را داراست و از تمامی صفات ناپسند پاک و منزّه است. صفات پسندیده ای که
در خدا وجود دارد، صفات جمال یا صفات ثبوتیه و صفات ناپسندی که خداوند از آنها مبرّاست، صفات جلال و یا صفات
سلبیه نامیده می شود.

صفات ثبوتیه نیز دو قسم است: صفات ذات و صفات فعل.

صفات ذات: صفاتی است که عین ذات خداست و قابل جدا شدن از خدا نیست، مانند عالم بودن، زنده بودن و قادر
بودن.

صفات فعل: صفاتی است که مربوط به فعل خداست و می توان بود یا نبودشان را به خدا نسبت داد، مانند خالق
بودن، زیرا خداوند هم می تواند خلق کند و هم می تواند خلق نکند.

به عبارت دیگر؛ هر صفتی که بشود ضدّش را به خدا نسبت داد، صفت فعل است، مانند رضایت خدا که در برابر
غضب خدا قرار دارد و هر صفتی که نتوان ضدّش را به خدا نسبت داد، صفت ذات است.

راه آشنایی با صفات خدا

راه آشنایی با صفات خدا مانند راه آشنایی با خود خداست، همان گونه که شما از يك نوشته به نویسنده آن پی
می برید، از چگونگی الفاظ و کلمات، مقدار آشنایی نویسنده آن را با لغات به دست می آورید، از انشای آن قدرت
نویسنده او را می فهمید و از مطالبش متوجّه روحیه و هدف نویسنده می شوید. پس هر آفریده ای می تواند دو کار
انجام دهد:

۱- آفریدگار خود را بشناساند.

۲- صفات و حالات و هدف آفریدگار خود را بفهماند.

نقش ایمان به صفات خدا

ایمان به هر يك از صفات خدا نقش مثبت و ارزنده‌ای در گفتار، روش و منش انسان و بالطبع در زندگی فردی و اجتماعی او دارد.

ایمان به اینکه خداوند عزیز و نفوذناپذیر است، «انّ العزّة لله جميعاً» (سوره نساء، آیه ۱۳۹).
و همه قدرت‌ها و توانایی‌ها از اوست، «انّ القوّة لله جميعاً» (سوره بقره، آیه ۱۶۵).

و پدید آورنده و برگشت دهنده همه اوست، «انّا لله و انّا الیه راجعون» (سوره بقره، آیه ۱۵۶).
به انسان اعتماد، وقار و امید می‌دهد و او را از خود برتری‌ی، خود کم‌بینی و ترس و وحشت از آینده نجات می‌دهد.

چرا عدل از اصول است؟

با اینکه خدا صفات زیادی دارد - از قبیل رحمت، حکمت، قدرت، خالقیت، علم و... - چرا تنها عدل از اصول دین شمرده شده است؟

پاسخ: این انتخاب، هم ریشه تاریخی دارد و هم‌ریشه سیاسی.

ریشه تاریخی آن به قرون اولیه اسلام بر می‌گردد. آن گاه که گروه کوچکی از مسلمانان - فرقه اشعری - عادل بودن خدا را لازم نمی‌دانستند و می‌گفتند: هر کاری که خدا خواست و انجام داد همان درست است، گرچه از نظر عقل از کارهایی باشد که مسلماً قبیح و زشت و ستم محسوب شود! مثلاً می‌گفتند: اگر خداوند امیرمؤمنان علی‌علیه السلام را به دوزخ و قاتل او - ابن ملجم - را به بهشت ببرد مانعی ندارد. ولی ما این منطق را نمی‌پذیریم و طبق منطق عقل و آیات قرآن می‌گوییم تمام کارهای خدا حکیمانه است و هرگز کاری که ظلم و قبیح باشد از او سر نمی‌زند.

البته خدا بر هر کاری قدرت دارد، اما کار خلاف حکمت نمی‌کند؛ چنانکه ما قدرت داریم چشم خود را کور کنیم ولی چنین نمی‌کنیم چون این عمل، حکیمانه نیست، پس استفاده از قدرت مربوط به آن است که عمل با عدل و حکمت و وعده‌های قبلی هماهنگ باشد. خدایی که وعده داده است مؤمنان را به بهشت و فاسقان را به دوزخ ببرد اکنون اگر خلاف کند، خلف وعده می‌شود و این عمل، قبیح است و هرگز خداوند کار زشت نمی‌کند. ما که می‌گوییم: خدا ظلم نمی‌کند قدرت او را محدود نکرده‌ایم بلکه این حکمت است که موجب می‌شود قدرت در جای مناسب به کار گرفته شود.

و اما ریشه سیاسی آن به دوران بنی‌امیه و بنی‌عبّاس بر می‌گردد، آنها برای آن که با اعتراضات و شورش‌های مردمی مواجه نشوند، این گونه تبلیغ می‌کردند که همه چیز به خواست خداست و کسی حق ندارد در برابر اراده خدا حرفی بزند. اگر ما حاکم شده‌ایم به خواست خدا بوده و کسی حق اعتراض ندارد، زیرا آنچه بر جهان حاکم است جبر است و انسان هیچ اختیاری ندارد و این جبر مورد رضایت خداست و چون رضای خدا در آن است پس

هرکاری که او انجام دهد عدل است. در واقع این نظریه پشتوانه سیاسی خوبی برای بنی‌امیه و استمرار حکومت و ریاستشان بود.

معنی و مفهوم عدل

واژه عدل در لغت در مقابل ظلم و جور آمده و به معنای قراردان هرچیز در جای خود و یا انجام دادن هرکاری به نحو شایسته است. چنانکه حضرت علی‌علیه السلام می‌فرماید: «العدل یضع الامور مواضعها» (نهج‌البلاغه، حکمت ۴۳۷). عدل است که هر امری را در جایگاه خودش قرار می‌دهد.

اینکه می‌گوییم خداوند عادل است، یعنی هم در نظام تکوین و طبیعت هر چیزی را تحت نظامی خاص و مناسب آفریده است، «بالعدل قامت السموات و الارض» (تفسیر صافی، ذیل آیه ۷ الرحمن).

و هم در عالم قانون‌گذاری و تشریح، تمام قوانین او عادلانه و به جا و با هدف خلقت هماهنگ بوده و هیچ گونه تبعیض و تفاوت ناروایی در آن قرار نداده است. چنانکه حضرت علی‌علیه السلام می‌فرماید: «و ارتفع عن ظلم عباده و قام بالقسط فی خلقه و عدل علیهم فی حکمه» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۵).

خداوند از ستم بر بندگان خود منزه است و درباره آفریدگان خود به عدل رفتار می‌کند و در مورد آنان به عدل حکم می‌کند.

بنابراین مقتضای عدل الهی این است که خداوند هر انسانی را به اندازه استعدادش مورد تکلیف قرار دهد، «لا یكلف الله نفساً الا وسعها» (سوره بقره، آیه ۲۸۶).

و سپس با توجه به توانایی و تلاش اختیاری وی درباره او قضاوت کند، «و قضی بینهم بالقسط و هم لا یظلمون» (سوره یونس، آیه ۵۴).

و سرانجام پاداش یا کیفری در خور کارهایش به او عطا فرماید. «فالیوم لا تظلم نفس شیئاً و لاتجزون الا ما کنتم تعملون» (سوره یس، آیه ۵۴).

عدل و قسط

هرچند عدل و قسط معمولاً در کنار یکدیگر و یا به جای یکدیگر بکار می‌روند اما تفاوت‌هایی نیز با هم دارند و موارد کاربرد متفاوتی پیدا می‌کنند.

گاهی عدل در برابر ظلم به کار می‌رود و قسط در برابر تبعیض.

گاهی قسط را در تقسیم عادلانه به کار می‌برند، اما عدل اعم از تقسیم عادلانه و هر کار عادلانه دیگر است.

گاهی عدل در مورد حکومت و قضاوت به کار می‌رود و قسط در مقام تقسیم حقوق.

آثار ایمان به عدل خدا

ایمان به عدالت خداوند، از جهات مختلف اثر عجیبی در سازندگی انسان دارد:

۱- از جهت کنترل خود در برابر گناهان. اگر انسان بداند که گفتار و کردارش زیر نظر است و جزای هر نیک و بدی را خواهد دید، خود را در این جهان رها و بی قید و شرط نمی‌داند.

۲- خوشبینی و دوری از یأس و ناامیدی. انسان معتقد به عدل الهی، به نظام آفرینش خوشبین است و چون خدای جهان را عادل می‌داند، حوادث تلخ نیز برایش شیرین است و در هیچ حالی گرفته خاطر و مأیوس نیست.

۳- استقرار عدالت در زندگی فردی و اجتماعی. کسی که به عدل خداوند عقیده دارد آماده پذیرفتن عدالت در زندگی شخصی و اجتماعی خویش است.

ریشه‌های ظلم

ما با نیروی عقل و اندیشه‌ای که خدا به ما عنایت کرده، خوبی‌ها و بدی‌ها را درک می‌کنیم و می‌فهمیم که ستم، بد و عدالت خوب است و معتقدیم خدا کار قبیح نمی‌کند و ظلم و ستم در او نیست زیرا تمام ظلم و ستم‌هایی را که در انسان مشاهده می‌کنیم از یکی از منابع زیر سرچشمه می‌گیرد:

۱- جهل: گاهی جهل و نادانی ریشه ظلم است، مثلاً کسی که نمی‌داند نژاد سفید و سیاه با هم فرقی ندارد، به خیال برتری، به سیاه پوست ظلم می‌کند، ریشه این ظلم، ناآگاهی یا خودخواهی است.

بنابراین انسان ممکن است با گمان‌های پوچ و کج فهمی‌ها و نادانی‌ها به کارهایی دست بزند که نتیجه‌اش جز

ظلم نیست ولی از خدایی که جهل در او راه ندارد و علم او بی‌نهایت است چگونه ممکن است ظلم سرزند؟

۲- ترس: گاهی انگیزه ظلم ترس است، مثل اینکه یک قدرتی از قدرت رقیب خود به وحشت می‌افتد و می‌ترسد که اگر حمله نکند به او حمله شود و برای پیشگیری، به او ظلم می‌کند و یا طاغوت‌ها برای تحکیم پایه‌های قدرت خود و

تسلط بر آزادیخواهان به زور و ظلم متوسل می‌شوند؛ اما مگر خدا رقیبی دارد یا به تحکیم قدرت نیاز دارد؟

۳- نیاز و کمبود: گاهی عامل ظلم، نیاز است، نیازهای مادی یا روانی که ممکن است کسی را وادار کند که به عمل زشتی دست زند و بر دیگری ستم کند.

۴- خباثت درونی. برخی ظلم‌ها به خاطر خباثت درونی افراد است؛ بعضی سادیسیم دارند و از رنج دادن دیگران یا رنج کشیدن آنان لذت می‌برند.

۵ - عقده. گاهی فردی به اذیت و آزار دیگران می‌پردازد چون عقده دارد. او بر اثر ظلم دیگران و یا شکست‌ها و یا به دلیل برآورده نشدن انتظارات و توقعاتش به دیگران ستم می‌کند و بدین وسیله می‌خواهد انتقام بگیرد و خود را آرامش دهد.

اکنون که با ریشه‌های ظلم آشنا شدید کدامیک را در خدا می‌یابید تا کسی بتواند تصور کند انگیزه ظلم در خداوند وجود داشته باشد؟ در حالی که خداوند ذره‌ای ظلم نمی‌کند، «انّ الله لا یظلم الناس شیئاً» (سوره نساء، آیه ۴۰).

به هیچ کس ظلم نمی‌کند، «و لا یظلم ربّك احداً» (سوره کهف، آیه ۴۲).

حتی به اندازه رشته باریکی که در وسط هسته خرما قرار دارد ظلم نمی‌کند. «لا یظلمون فتیلاً» (سوره اسراء، آیه

خداوند نه تنها به احدی ظلم نمی‌کند، حتی اراده ظلم نسبت به هیچ موجودی ندارد. «و ما اللّٰه یرید ظلماً للعالمین» (سوره آل عمران، آیه ۸).

خدایی که به ما فرمان عدالت می‌دهد، «انّ اللّٰه یأمر بالعدل و الاحسان» (سوره نحل، آیه ۹۰). چگونه ممکن است خود ظلم کند؟ او که علم مطلق، حکمت مطلق و لطف مطلق است، چگونه ممکن است به انسان ضعیف که در طوفان غرائز سرکش به سر می‌برد دستور دهد که دشمنی‌ها و ناراحتی‌هایی که از قومی دارد موجب بی‌عدالتی او نشود، «و لایجرمنکم شنئان قوم علیّ الاّ تعدلوا» (سوره مائده، آیه ۸). ولی خود با آن قدرت بی‌نهایت که تحت تأثیر هیچ غریزه‌ای نیست ظلم کند؟!

پاسخ به شبهات

در بحث عدل، شبهات و پرسش‌های بسیاری مطرح است؛ اگر خدا عادل است، علّت این همه تفاوت در آفرینش موجودات به خصوص انسان‌ها چیست؟ اگر جهان بر پایه عدل استوار است، مشکلات و ناگواری‌ها و امراض و ناقص الخلقه‌ها برای چیست؟ چرا لحظه‌ای گناه، گاهی عذاب ابدی به دنبال دارد؟ برای پاسخ‌گویی، با استفاده از آیات و روایات نکاتی را گوشزد می‌کنیم. هر يك از این نکات، کلیدی است برای حلّ معماها و پاسخی است به چراها و شبهه‌ها.

نکته اول: هیچ موجودی از خدا طلبکار نیست

خدا عادل است، یعنی حقّ هیچ موجودی را پایمال نمی‌کند و به هر موجودی طبق نظام حکیمانه هستی لطف می‌کند. ظلم، پایمال کردن حقّ است و عدل و ظلم در جایی معنا پیدا می‌کند که حقی در کار باشد. اکنون می‌پرسیم آیا کسی از خدا طلبی دارد و آیا موجودات از قبل حقّی داشته‌اند تا پایمال شده باشد و ظلمی صورت گرفته باشد؟ مگر ما قبلاً بوده‌ایم یا از خود چیزی داشته‌ایم تا از ما گرفته، یا پایمال شده باشد؟ البتّه تفاوت‌هایی در جهان هست، یکی جماد است، یکی گیاه، یکی حیوان است و دیگری انسان، ولی هیچ موجودی قبلاً وجودی نداشته تا از او گرفته باشند.

اگر يك قالی بزرگ را پاره پاره کنند، می‌توان گفت: این قالی قبلاً بزرگ بوده و اکنون با پاره شدن بزرگی خود را از دست داده است ولی اگر ما از اول يك قالیچه کوچک بافتیم، قالیچه حقّ ایراد ندارد که چرا من کوچکم؟ زیرا او پیش از این هیچ بود و اصلاً از خود بزرگی نداشت تا کسی آن را گرفته باشد و به او ظلمی کرده باشد. یا مثلاً حرف دال،

زمانی می‌تواند از نویسنده خود شکایت کند که چرا او را کمر خمیده قرار داده که قبلاً صاف نوشته می‌شد، در آن صورت بود که يك کمال را از او گرفته بود و او حقّ اعتراض داشت.

بنابراین اگر خدا به يك نفر که هیچ طلبی از او نداشته، چیزی بدهد و به فرد دیگری از همان چیز، دو عدد بدهد، هرگز ظلم نیست. علاوه بر اینکه خداوند به آن کسی که نعمت بیشتری داده مسئولیت بیشتری نیز سپرده است.

نکته دوم: تبعیض ظلم است نه تفاوت

خداوند، تمام موجودات را با تفاوت‌هایی حکیمانه آفرید و برای هر موجودی راهی مناسب برای رسیدن به کمال مقرر کرد و در تکلیف و فرمان یا اجر و کیفری که به دنبال آن معین ساخت، میان نژادی با نژاد دیگر یا امتی با امت دیگر یا فردی با فرد دیگر هیچ تبعیضی قایل نشد.

انگشت‌های يك دست باهم تفاوت دارند، اما این ظلم نیست چون هرکدام خاصیت ویژه‌ای دارند. سلول استخوان با سلول چشم فرق می‌کند اما این بی‌عدالتی نیست، بلکه عین عدالت است. چنانکه قُطر و ضخامت ستون‌ها و تیرآهن‌ها در طبقات پایین ساختمان بیشتر از طبقات بالاست، در اینجا نیز تفاوت وجود دارد، اما ظلم نیست. فرق است میان تبعیض و تفاوت؛ تبعیض یعنی در شرایط مساوی میان افراد و موجودات فرق گذاردن که این ظلم است اما تفاوت مربوط به شرایط مختلف است، مثلاً: اگر تمام شاگردان يك کلاس به طور مساوی درس استاد را فراگرفته‌اند و معلّم میان نمره آنان فرق بگذارد این تبعیض و ظلم است اما اگر تفاوت نمره‌های معلّم به خاطر تفاوت آشنایی شاگردان با درس باشد مانعی ندارد.

کارخانه‌ای را فرض کنید که هم پیچ و مهره کوچک می‌سازد و هم تیر ماشین بزرگ، آیا به خود اجازه می‌دهید به خاطر تفاوت میان پیچ و مهره و تیر به مؤسس کارخانه نسبت ظلم دهید؟ و آیا خود پیچ و مهره حقّ اعتراض دارد؟ شکی نیست که جواب منفی است، زیرا زمانی هیچ يك از این دو نبودند و مؤسس کارخانه طبق مصلحت، این دو را برای دو کار مختلف ساخته است. در اینجا فقط يك صورت برای ظلم باقی می‌ماند و آن اینکه ما کار تیر را از پیچ و مهره بخواهیم، اما اگر هر قطعه برای کاری ساخته شد و بیش از ظرفیت هم چیزی بر آن تحمیل نشد، در این صورت ظلمی قابل تصوّر نیست.

تفاوت‌ها، رمز خداشناسی

چنانکه گذشت، تفاوت‌های حکیمانه در آفرینش نه تنها ظلم نیست، بلکه عین عدالت است، علاوه بر آنکه رمز خداشناسی نیز هست، قرآن در سوره روم می‌فرماید: «وَمِن آيَاتِهِ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَاخْتَلَفَ أَلْسِنَتِكُمْ وَاللُّوْاِئِكُمْ» (سوره روم، آیه ۲۲).

اختلاف زبان‌ها و رنگ‌های شما انسان‌ها، نشانه قدرت خداست.

اگر يك نقاش، دائماً يك چيز را نقاشی کند و معمار يا مهندسی تنها يك طرح ساختمانی بدهد يا شاعری تنها يك نوع شعر بسراید، اینها دليل بر ضعف و محدودیت اوست، اما اگر کسی هر روز و هر ساعت طرحی نو داد این دليل بر توان و قدرت بالای اوست.

تفاوت‌ها، رمز شکوفایی کمالات

اگر همه مردم از همه جنبه‌ها یکسان باشند، رشد و کمالی به وجود نخواهد آمد. اگر همه دارای يك شکل و يك ثن صدا و کاملاً شبیه یکدیگر باشند، نمی‌توان آنها را شناخت. اساساً نظام تعاون، همکاری، همیاری و سوز و محبت، در زمانی است که تفاوتی وجود داشته باشد. توانمند دست ناتوان را می‌گیرد و ثروتمند دست تهیدست را. اگر همه مردم درآمد مساوی داشته باشند، سخاوت و انفاق معنا پیدا نمی‌کند و سخی و بخیل شناخته نمی‌شوند. من که رانندگی بلد نیستم، تواضع می‌کنم و از يك راننده یاد می‌گیرم، او نیز برای مسایل شرعی خود نزد من می‌آید و آنها را می‌آموزد. هرکس در يك رشته شاگردی می‌کند.

تفاوت‌ها و جامعه‌سازی

تفاوت‌ها نقش بسیار مهمی در زندگی اجتماعی انسان داراست. برای بیان اهمیّت آن، پذیرش چند نکته لازم است:

الف. زندگی انسان اجتماعی است. ما مثل يك گیاه خودرو نیستیم که خود به خود سبز یا خشک شویم و به دیگری کاری نداشته باشیم.

البته در فلسفه اجتماعی بودن انسان دو نظریه وجود دارد: نخست اینکه نیازهای زندگی، انسان را به زندگی اجتماعی وادار می‌کند. دوم اینکه انسان طبعاً به زندگی اجتماعی مایل و از زندگی انفرادی متنفر است، اما در هر دو صورت، انسان موجودی اجتماعی است.

ب. زندگی اجتماعی جز از راه همکاری قابل تداوم نیست و همکاری، تنها در صورت وجود تفاوت‌هاست، که هر کسی در يك حرفه و هنر و رشته‌ای توانا و در رشته‌های دیگر ضعیف باشد؛ تفاوت در قدرت‌ها و ذوق‌ها و حوصله‌ها سبب پیدایش نیاز می‌شود و نیاز هم عامل پیدا شدن اجتماع است تا هر دسته و فردی نیاز دیگری را بر آورد. بنابراین، تفاوت‌ها نیازآفرین است و نیازها جامعه‌ساز و رشد انسان در سایه اجتماع است.

تفاوت در تکلیف

قرآن در مورد تکلیف انسان‌ها می‌فرماید: «لا یكلف الله نفساً الاّ وسعها» (سوره بقره، آیه ۲۸۶). خداوند هیچ کس را به انجام کاری مکلف نمی‌کند، مگر به اندازه توانائیش و در آیه دیگری می‌فرماید: «لا یكلف الله نفساً الاّ ما آتاها» (سوره طلاق، آیه ۷). خداوند هیچ کس را به انجام کاری مکلف نمی‌کند، مگر به اندازه امکاناتی که به او داده است.

در آیه اول حدّ و مرز تکلیف، توانایی انسان است. هرچه توان داری! در آیه دوم حدّ و مرز تکلیف، امکانات انسان است. هرچه پول و ثروت داری!
واضح است کسی که از توانایی جسمی و امکانات مالی برتری برخوردار است با کسی که از چنین امکاناتی برخوردار نیست، تکلیف یکسانی ندارند و این عدل و عدالت است.

تفاوت در پاداش

مزد افراد نیز بر اساس میزان امکانات و کاری که انجام می‌دهند، متفاوت است و عدل نیز همین را ایجاب می‌کند. بنده که سالم هستم، به راحتی وضو می‌گیرم، به مسجد می‌روم و نماز می‌خوانم، اما انجام این کارها برای انسان بیمار مشقت دارد و زمان طولانی‌تری را باید صرف اقامه نماز کند و بدیهی است که در این صورت از پاداش بیشتری نیز برخوردار گردد.

نکته سوم: همیشه عدل به معنای مساوات نیست

توجه به این نکته ضروری است که عدل در همه جا و همیشه به معنای مساوات و برابری نیست؛ اگر معلّم به همه شاگردان - بدون در نظر گرفتن مقدار استحقاق آنان - نمره مساوی دهد ظلم است. ظلم به دانش آموزانی که درس خوانده‌اند.

اگر پزشک بدون در نظر گرفتن حال بیماران به همه آنان از يك دارو و به مقدار مساوی بدهد ظلم است. عدالت پزشک و معلّم در این دو مثال، در آن است که نمره و داروی متفاوت بدهند و این تفاوت‌ها غیر از تبعیض است، این تفاوت‌ها بر اساس توصیه و سفارش و نور چشم‌بازی نیست، بلکه حکیمانه است. بنابراین هرگونه نابرابری و تفاوت تا از مدار حکمت بیرون نرود، ظلم نخواهد بود.

نکته چهارم: حقوق جامعه بر حقوق فرد اولویت دارد

فرض کنید دولت اسلامی به خاطر نیاز منطقه و رفاه عمومی، دستور احداث خیابانی را می‌دهد. وجود این خیابان در ارتباط با نیازها و تراکم جمعیت و وسایل نقلیه ضرورت دارد ولی در احداث هر خیابانی خانه عده‌ای خراب می‌شود و آنان تا پول خانه را از دولت بگیرند و خانه دیگری تهیه کنند، باید زحماتی را متحمل شوند. در اینجا به خاطر رنج چند نفر نباید اساس نیاز ملت و رفاه مردم را نادیده گرفت، در اسلام با همه اهمیتی که مالکیت و حقوق فرد دارد، حقوق اجتماع بیشتر مورد توجه قرار گرفته است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام به مالک اشتر می‌فرماید: کسانی که اموال مورد نیاز مردم را احتکار کرده‌اند احضار کن و پس از موعظه و نهی از منکر اگر به عمل خود ادامه دادند با آنها با شدت و خشونت رفتار کن. سپس می‌فرماید: عمل احتکار گرچه به نفع فرد است ولی برای اجتماع ضرر دارد. *** نهج‌البلاغه، نامه ۵۳ .

در جای دیگر می‌فرماید: در اداره حکومت، توجّه تو به رفاه و رضای عموم باشد گرچه به قیمت ناراحتی خواص تمام شود.

نکته پنجم: علم و آگاهی ما محدود است

در بسیاری مواقع چیزهایی را شرّ می‌پنداریم که خیر ما در آنهاست و گاهی چیزی را خیر می‌دانیم که برای ما مایه شرّ است. قرآن نیز ما را متوجّه همین مطلب کرده و می‌فرماید: «عسی أن تکرهوا شیئا و هو خیر لکم» (سوره بقره، آیه ۲۱۶).
و در آیه دیگری اندک بودن دانش و اطلاعات ما را یادآور می‌شود: «و ما اوتینم من العلم الاّ قليلا» (سوره اسراء، آیه ۸۵).

در قرآن نمونه‌های فراوانی از این دست بیان شده است:

۱- در ماجرای قارون آمده است: وقتی که مردم به زرق و برق و تشریفات و تجملات قارون نگاه می‌کردند، می‌گفتند: ای کاش آنچه قارون داشت ما هم می‌داشتیم! خوشا به حال او! عجب لذّتی می‌برد! چندی بعد که سرنوشت تلخ او را دیدند گفتند: خوب شد که ما مثل قارون نبودیم.*** سوره قصص، آیات ۷۹ - ۸۲ .
۲- هنگامی که حضرت موسی از خضر علیه السلام درخواست کرد تا اجازه دهد همراه او باشد و در جهت رشد خود علمی را از او بیاموزد، پس از پذیرش مشروط حضرت خضر، آن دو بر کشتی سوار شدند، خضر شروع کرد به سوراخ کردن کشتی، حضرت موسی به او اعتراض کرد در حالی که قبلاً قول داده بود به کارهای خضر اعتراض نکند. آنها پس از پیاده شدن از کشتی به راه خود ادامه دادند تا رسیدند به کوه‌ای که تعدادی از بچه‌ها مشغول بازی بودند.

خضر یکی از بچه‌ها را کشت. فریاد موسی بلند شد که چرا يك انسان بی‌گناه را کشتی! خضر گفت: مگر بنا نبود اعتراض نکنی؟! من که گفتم تو صبر نداری!

موسی علیه السلام قول داد که دیگر هیچ اعتراضی نکند و چنانچه اعتراضی نمود خضر از او جدا شود. آنان همچنان به راه خود ادامه دادند و در حالی که تشنه و گرسنه بودند به روستایی رسیدند، از مردم آن روستا غذا خواستند، اما آب و غذایی به آنها ندادند.

آنان در آن روستا متوجّه دیواری شدند که کج شده و ممکن بود هر آن فرو ریزد. خضر شروع به تعمیر آن دیوار کرد، مجدّداً موسی اعتراض کرد که مردم این روستا به ما نان و غذا ندادند و حالا شما دیوار آنها را تعمیر می‌کنید؟! ای کاش مزدی از آنها می‌گرفتید!

پس از این اعتراض که به جدایی آنها انجامید، حضرت خضر انگیزه‌ها و دلایل کارهای به ظاهر خلاف خود را برای موسی شرح داد.*** سوره کهف، آیات ۶۹ - ۸۲.

آری گاهی پیامبری چون حضرت موسی که پیامبر اولوالعزم است بر اثر بی‌اطلاعی اعتراض می‌کند؟

نکته ششم: قضاوت‌های ما عجولانه است

قرآن در آیات متعدّد به ما هشدار می‌دهد که ای انسان! بسیاری از خیال‌ها و گمان‌های تو اساس درست و صحیحی ندارد، چه بسیار کارهایی که به نظر شما بد است و از آنها کراهت دارید ولی در واقع به نفع شماست، و چه بسا چیزهایی را که دوست دارید ولی در واقع برای شما شرّ است، چنانکه شما در تشخیص ابتدایی و سطحی خود، جهاد را بد می‌دانید ولی در واقع برای شما خوب است. «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ» (سوره بقره، آیه ۲۱۶).

جنگ و جهاد، گرچه به ظاهر سخت و دارای عوارضی بد می‌باشد، ولی استعدادهای را شکوفا می‌کند و لیاقت‌ها را بروز می‌دهد و به فرموده امام خمینی قدس سره جوهره وجود انسان در جنگ رشد می‌کند. در زمان جنگ و درگیری صفوف افرادی که تنها شعار می‌دهند از صفوف کسانی که اهل عمل هستند جدا می‌شوند. جنگ، نیروهای همفکر و هدفدار را با هم منسجم و متحد می‌کند، جنگ به انسان ارزش و شرف می‌دهد و اساساً نشانه حیات يك ملت مبارزه با ستمگران است.

در قرآن نیز می‌خوانیم که چه بسا شما چیزی را ناگوار می‌دانید ولی خدا خیر کثیر در آن قرار داده است. «فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْراً كَثِيراً» (سوره نساء، آیه ۱۹).

اگر به واژه «حُسابان» و مشتقات آن در قرآن دقت کنیم، خواهیم دید که قرآن پی در پی به ما اخطار می‌کند که بسیاری از خیالات و تصوّرات و گمان‌های شما باطل است، پس چنین خیال نکنید، چنان فکر نکنید، این نحوه گمان نبرید و امثال این تعبیرات که همه نشان دهنده انتقاد از دیدهای سطحی و عجولانه است.

نمونه‌ای دیگر

در قرآن می‌خوانیم که فرشتگان هنگام خلقت حضرت آدم (چون آگاهی عمیقی نسبت به انسان نداشتند) به خدا عرض کردند: ما تو را تسبیح می‌کنیم و با وجود عبادت ما چرا انسان مفسد را خلق می‌کنی؟! ولی خداوند با اعطای علومی به انسان و اعطای مقام جانشینی خود به او، به فرشتگان ثابت کرد که قضاوت آنها درباره انسان سطحی و عجولانه بوده است.

کوتاه سخن اینکه اگر ما در بحث عدل خدا دچار شبهه‌ای شدیم که اگر خدا عادل است پس چرا چنین و چرا چنان؟ باید توجه داشته باشیم که بسیاری از مسایل و اسرار بر ما پوشیده است. ما هم از نظر علمی و هم از نظر فکری و هم از نظر تجربی محدودیم.

اگر ما کتابی را که مطالبی عالی و ارزنده دارد مطالعه کنیم و در هر چند سطر به کلمه‌ای برسیم که معنای آن بر ما مجهول باشد نباید زود قضاوت کنیم و نسبت ناروا به نویسنده بدهیم، بلکه باید در فهم خود تجدیدنظر کنیم. شخصی در منزل سگی داشت، برای خرید از خانه بیرون رفت و کودک شیرخوار خود را تنها گذاشت به امید اینکه زود برمی‌گردد، چون بازگشت، سگ با پوزه خونین به استقبالش آمد، با خود فکر کرد که حتماً سگ به کودک حمله کرده و او را دریده است، در حالی که عصبانی بود با اسلحه خود به سگ شلیک کرد و با شتاب به درون خانه دوید، اما با صحنه‌ای که تصوّرش را نمی‌کرد مواجه شد.

ماجرای این قرار بود که گرگی به خانه آنان - که در خارج شهر قرار داشت - وارد شده و به داخل اطاقها می‌آید و به کودک حمله می‌کند، سگ از کودک حمایت کرده با تلاش زیاد و با چنگ و دندان گرگ را به عقب می‌راند و خود، خون آلود می‌گردد، اما قضاوت عجولانه صاحبخانه موجب شد که به جای سپاسگزاری، سگ را بکشد! صاحبخانه از کار خود پشیمان شد و به سوی سگ آمد تا شاید او را از مرگ برهاند ولی کار از کار گذشته و سگ از بین رفته بود و پشیمانی سودی نداشت. می‌گوید: به چشم‌های سگ که باز بود نگاه کردم و این فریاد را از چشم‌های باز این سگ با گوش دل شنیدم که ای انسان! چقدر عجولی و چه زود قضاوت می‌کنی؟! چرا به درون خانه نرفته و خبر نگرفته مرا کشتی؟! او پس از این جریان تأسفّ آور مقاله‌ای نوشت با عنوان «ای انسان چه زود قضاوت می‌کنی!»

نکته هفتم: قضاوت مقطعی ممنوع

قضاوت کردن ما نباید با توجه به يك زمان خاص صورت پذیرد، مثلاً جیغ و داد کودک در هنگام آمپول زدن نباید مبنای قضاوت ما باشد، بلکه ما باید دردکشیدن‌های قبلی کودک و سلامتی بعدی او را در نظر داشته باشیم، آنگاه قضاوت کنیم و یا فقط درد و رنج هنگام زایمان يك زن را در نظر نگیریم بلکه رنج بی‌بچگی و لذت بچه‌دار بودن و نتایج بعدی آن را در نظر بگیریم، آنگاه قضاوت کنیم.

همین طور دید ما نسبت به دنیا و مشکلات آن باید دیدی کلی و همه جانبه باشد. از يك روزنه باریک به دنیا نگاه نکنیم، مانند کسی که از پشت دیوار و از شکاف آن قافله‌ای را نگاه می‌کند؛ او ابتدا سر شتری را می‌بیند و بعد گردن شتر را، اما اگر از پشت دیوار بیرون آید، قافله شتر را می‌بیند. حضرت موسی در جریان همراهی خود با خضر، ساختن دیواری را می‌بیند برای مردمی که هیچ کمکی به آنان نکردند، لذا اعتراض می‌کند. اما حضرت خضر آنچه را موسی نمی‌بیند می‌بیند و به موسی می‌گوید: زیر این دیوار گنجی است که متعلق به دو کودک یتیم است. به خاطر نیکوکاری پدرشان، این گنج باید محفوظ بماند تا آنان بزرگ شده و از آن استفاده کنند. پس ما موریم این دیوار را تعمیر نماییم. پدر در گذشته خوبی کرده است، فرزند او در آینده نیکی می‌بیند. قرآن می‌گوید: به یتیمان مردم ستم مکنید، شاید مرگ به سراغ شما بیاید و فرزندان شما نیز یتیم شوند و دیگران به آنها ظلم کنند.

پس گذشته، حال و آینده را باید باهم دید، دنیا و آخرت را باید با هم دید، آنگاه قضاوت کرد.

روایت داریم خداوند در روز قیامت به افرادی پاداش می‌دهد و می‌فرماید: این پاداش برای آن دعایی است که درخواست کردی ولی مستجاب نکردم، زیرا در آن وقت، مصلحت تو نبود که دعایت مستجاب شود. آری، گاهی کودکی گریه می‌کند و مرتب اصرار می‌کند که پدر برای او اسباب بازی و خوراکی بخرد، اما پدر پاسخ مثبتی نمی‌دهد، بچه بسیار زجر می‌کشد و می‌گوید: تو بسیار بابای بدی هستی چون هرچه خواستم نخریدی! پس از گذشت چند سال پدر می‌گوید: فرزندم! به جای چیزهایی که از من درخواست نمودی، پس انداز نمودم و

مثلاً يك قطعه زمین برای خریدهام. در اینجا قطعاً همه بچه‌هایی که پدر برای آنها اسباب بازی و... خریده، می‌گویند: ای کاش پدر ما نیز به جای آن چیزها، چیزی که مورد نیاز واقعی ما بود می‌خرید. در مملکت‌داری نیز مسأله به همین صورت است. گاهی مردم يك کشور و یا منطقه باید برای مدتی، فشاری را تحمل کنند و عنایت داشته باشند که خیر و صلاح کشور و مردم در چیست؟ در امر پزشکی نیز مسأله همین طور است. گاهی دستی را قطع می‌کنند تا تن سالم بماند. در بحث عدل خدا نیز لحظه‌ای و مقطعی قضاوت نکنیم و به تمام جوانب توجه نماییم. اگر امروز به خیری رسیدیم، آن را مقطعی نبینیم، شاید نتیجه دعای انسان تشنه‌ای باشد که پدرم به او يك لیوان آب گوارا داد و او دعا کرد که ان شاءالله خیر ببینی، ان شاءالله بچه‌هایت خیر ببینند!

نکته هشتم: از نقش خود غافل نشویم

ما از نقش خود در به وجود آوردن ناگواری‌ها غافلیم و بی‌جهت همه را به حساب خدا می‌گذاریم و شروع به اشکال می‌کنیم که خدایا! اگر تو عادل‌ی پس چرا فلان ناراحتی برای من پیش آمد؟ ناگفته پیداست که بسیاری از ناگواری‌ها به دست خود ماست، مراعات بهداشت نمی‌کنیم، به بیماری دچار می‌شویم. جلو فساد را با نهی از منکر نمی‌گیریم، اشرار بر ما مسلط می‌شوند و دیگر دعا و فریاد ما هم بی‌اثر می‌ماند. مواظب بچه خود نیستیم، در آب حوض غرق می‌شود و ما داد و فریاد می‌کنیم.

درس نخواندیم، مردود شدیم، سعی و تلاش نکردیم، پیشرفت نداشتیم. در انتخاب همسر دقت نکردیم، زجر می‌کشیم. در انتخاب دوست دقت نکردیم، معتاد شدیم. مقررات راهنمایی و رانندگی را مراعات نکردیم، تصادف نمودیم. خواب آلود پشت فرمان نشستیم، چپ کردیم. در حالت مستی آمیزش انجام دادیم، بچه ناقص به دنیا آوردیم. شنا نیاموختیم، غرق شدیم، در همه این موارد جز خود ما چه کسی مقصر است؟ اگر کار امروز من پیچ می‌خورد، شاید نتیجه تاب دادن به کار دیگران باشد. در حدیث می‌خوانیم: «مَنْ حَفَرَ بئراً لآخیه وقع فیها» (بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۲۱).

هرکس برای برادرش چاهی را حفر کند، خود در آن می‌افتد.

قرآن در آیات متعدّد به این موضوع اشاره کرده و می‌فرماید:

«وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ آيَاتِكُمْ» (سوره شوری، آیه ۳۰).

هر سختی و مصیبتی که به شما می‌رسد به خاطر دست‌آورد کار خودتان است.

«وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَمَا قَدَّمَتْ آيَاتِهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ» (سوره روم، آیه ۳۶).

اگر به خاطر اعمال و رفتار خلاف مردم به آنان ناگواری رسد، از لطف ما مأیوس می‌شوند.

«وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ» (سوره فجر، آیه ۱۶).

همین که خداوند انسان را در بوته آزمایش قرار داد و گرفتار کمبودهایی نمود فریادش بلند می‌شود که خدا به من اهانت نموده و لطفش را نسبت به من کم کرده است.

در صورتی که هرگز خداوند بدون جهت رزق و روزی کسی را قطع نمی‌کند، پس دلیل و رمز این کمبودها را باید در رفتار خود جستجو کرد. چنانکه در ادامه آیه می‌خوانیم: «كَلَّا بَلْ لَا تُكْرَمُونَ الْيَتِيمَ وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ» (سوره فجر، آیات ۱۷ - ۱۸).

اگر به سختی افتاده‌اید به خاطر آن است که شما به یتیم احترام نکرديد و ديگران را برای کمک رسانی و اطعام محرومان جامعه تشویق نموديد.

این روح بی‌تفاوتی شما سبب قهر و غضب خداوند شده است و در واقع علت این تفاوت‌ها در چگونگی عملکرد شماست.

«فَكَفَرْتُ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِيَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ» (سوره نحل، آیه ۱۱۴).

قریه‌ای که نعمت‌های فراوانی داشت ولی مردم آن در مورد این نعمت‌ها کفر ورزیدند، خداوند هم آنان را به ترس و گرسنگی مبتلا کرد.

کفر گاهی در برابر خداست و گاهی در برابر فرمان خدا و گاهی در برابر نعمت‌های خدا. در مورد سوم که معمولاً از نعمت‌ها درست و بجا استفاده نمی‌شود، کفران گفته می‌شود.

این آیات به روشنی بیان می‌کنند که عامل بسیاری از گرفتاری‌ها، عملکرد بد خود ماست.

بررسی يك سؤال

سؤال: در دوران زندگی افرادی را مشاهده می‌کنیم که از هیچ‌گونه ظلم و ستمی فروگذار نیستند اما در رفاه و خوشی زندگی می‌کنند! اگر ناگواری‌ها به خاطر اعمال بد ماست پس چرا کسی که اعمالش از اعمال ما زشت‌تر و سوءسابقه‌اش بیشتر است به دردها و ناراحتی‌های ما گرفتار نشده و در رفاه و آسایش به سر می‌برد؟

پاسخ: با توجه به آیات و روایات، حساب همه افراد و گروه‌ها نزد خدا یکسان نیست و آنان وضعیّت متفاوتی دارند: خداوند گروهی از مردم را فوری گوشمالی می‌دهد.

گروهی را تا مدتی مهلت می‌دهد. دسته دیگر را تا آخر عمر مهلت داده و در رفاه می‌گذارد و کیفر آنان را به روز قیامت می‌گذارد، چون ما در جهان بینی خود، دنیا را جدای از قیامت بررسی نمی‌کنیم.

البته این تفاوت‌ها از طرف خداوند حکیمانه است، زیرا افراد خطاکار و نوع عمل و روحیه آنها با هم یکسان و برابر نیست تا حساب مساوی داشته باشند.

گاهی معلّم نسبت به خلافتکاری يك شاگرد ممتاز عکس‌العمل شدیدی نشان می‌دهد، چون از او توقع چنین کاری را ندارد، در صورتی که با شاگردان معمولی و بد با این شدت رفتار نمی‌کند. در قرآن می‌خوانیم: خداوند اولیا و پیامبران را گاهی به خاطر يك عمل که حتی گناه هم نیست و به اصطلاح ترك اولی می‌باشد، شدیداً مورد انتقاد قرار می‌دهد، زیرا از آن بزرگواران توقع چنین کاری نیست، و در مورد افرادی با اینکه گنهکارند، ولی به آنان فرصت داده می‌شود: «جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا» (سوره كهف، آیه ۵۹).

قرآن در مورد درخواست تعجیل عذاب کفار می‌فرماید: «وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ» (سوره حج، آیه ۴۷).

وقتی تاریخ و سرنوشت هلاکت بار اقوام و ملت‌های کافر ستمگر را بیان می‌کنیم، کفار می‌گویند: چرا ما عذاب نمی‌شویم و همچنان با آن همه کفر و ستم در رفاه هستیم؟ ولی اینها نسبت به قهر و عذاب خدا عجله می‌کنند در حالی که خدا به وعده خود عمل خواهد کرد ولی هنوز زمان آن نرسیده است.

بنابراین، گاهی خداوند نسبت به افراد ستم پیشه عکس العمل فوری نشان نمی‌دهد و می‌فرماید: «فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ» (سوره رعد، آیه ۲۲. من به کافران را مهلت می‌دهم و سپس آنان را می‌گیرم. و علت مهلت را هم چنان بیان می‌کند: «لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (آل عمران، ۱۷۸).

آنها که کافر شدند (و راه طغیان را پیش گرفتند) تصور نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم به سود آنهاست، ما به آنان مهلت می‌دهیم تا بر گناهان خود بیفزایند و پیمانۀ آنها پر شود، سپس عذاب خوارکننده و رسوایی در کمین آنهاست.

یزید پس از به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام و یارانش، خود را موقّق و پیروز می‌دانست، ولی حضرت زینب علیها السلام همین آیه را برای او خواند که آزادی و پیروزی و رفاه و قدرت فعلی تو به خاطر آن است که بار گناهت سنگین‌تر شود و اساساً همین رفاه موقت بهترین وسیله عذاب است، زیرا قرآن می‌گوید: ما به افرادی رفاه زیاد می‌دهیم تا خوب علاقه‌مند به آن شوند، سپس ناگهان از آنان می‌گیریم تا در حسرت آن بسوزند. «فَلَمَّا نَسُوا مَا دُكِّرُوا يَهْفَئُ عَلَيْهِمُ أَبْوَابُ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَاذَاهُمْ مَبْلِسُونَ» (سوره انعام، آیه ۴۴).

چون پندها و تذکرات ما را فراموش کردند و عملاً به دستورات ما بی‌اعتنایی نمودند ما، در هر چیزی را به روی آنان باز کردیم. خوشی و رفاه از هر سو برایشان فرستادیم تا شاد و خوشحال و دلبسته شوند، سپس يك مرتبه غافلگیرانه همه خوشی‌ها را که به آن دل بسته بودند می‌گیریم تا تحیر و یأس و اندوه، آنان را از درون بسوزاند. مثل این گونه افراد مثل کسی است که هر قدر از درختی بالا رود به خیال خود موقّق‌تر است ولی با سقوط او معلوم می‌شود همه آن بالا رفتن‌ها مقدمه عذاب او بوده است.

البته اگر خداوند نسبت به بعضی افراد این گونه معامله می‌کند، درباره گروه دیگری که آمادگی اصلاح شدن دارند و روزنه امیدی در آنها هست می‌فرماید: «لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (سوره روم، آیه ۴۱). ما کیفر تلخ قسمتی از کارهای خلاف آنان را به آنها می‌چشانیم، شاید برگردند و اصلاح شوند.

روایات متعدد به ما هشدار می‌دهد که اگر شما پی در پی گناهای مرتکب می‌شوید ولی آثاری از قهر و غضب خدا در زندگی خود مشاهده نمی‌کنید، بترسید که مبادا از مدار قابلیت و تنبّه خارج شده باشید و تنها چاره کارتان سوء عاقبت و دوزخ باشد.

همان گونه که گاهی حال مریض به جایی می‌رسد که دیگر پزشک او را رها می‌کند و می‌گوید: بگذارید هر چه میل دارد بخورد و دیگر دستوری نمی‌دهد، زیرا از درمان و نجات او نا امید شده است. افرادی هستند که از بس مرتکب گناه شده‌اند، خدا با آنها قهر کرده و می‌گوید: «إِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ» (سوره فصلت، آیه ۴۰). هر کاری که میل دارید انجام دهید.

پیامبران هم که از اثرپذیری و هدایت مردم مأیوس می‌شدند، به آنها خطاب می‌کردند: «یا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلٰی مَكَانَتِكُمْ» (سوره هود، آیه ۹۳). هر کاری که می‌خواهید بکنید.

نکته نهم: سختی‌ها عامل رشد است

اساساً راه رشد و تکامل ما و همه موجودات، از لابلای ناگواری‌ها و سختی‌ها می‌گذرد. گندم باید مراحل دشواری را پشت سر گذارد تا به نان تبدیل شده، گوارای وجود انسان گردد. اگر به این گندم اجازه شکایت داده شود به نزد قاضی رفته و از دست ما انسان‌ها در موارد متعددی شکایت می‌کند:

- ۱- من در کنار مادرم زمین بودم، انسان مرا با داس درو واز او جدا کرد.
- ۲- پر و بالم را شکست و از خانه‌ای که در آن آرمیده بودم خارج کرد.
- ۳- زیر سنگ سنگین آسیا مرا له کرد و آرد نمود.
- ۴- مرا با آب و خمیرترش مخلوط کرده، با مشمت به جانم افتاد و خمیر کرد.
- ۵ - نانوا مرتب بر سرم کوبید و به تنورم چسباند و پشت و صورتم را سوزاند.
- ۶- در نهایت، انسان‌ها مرا در زیر دندان‌های خود له کردند.

آری، گندم مراحل سختی را پشت‌سر می‌گذارد تا قوت و غذایی برای انسان گردد. بدیهی است اگر مواد مختلف زمین بخواهند جزء بدن آدمی و سلولی از سلول‌های او گردند باید این مراحل را طی کنند. «از جمادی مردم و نامی شدم»

نقش ناگواری‌ها در خودسازی

قرآن می‌گوید: برخورد با حوادث تلخ زنگ بیدار باش انسان است، زندگی يك نواخت، انسان را سست و تن‌پرور بار می‌آورد، می‌گویند: اگر جاده‌ای سراسر صاف و یکدست و مستقیم باشد راننده خوابش می‌برد، در روایات می‌خوانیم: خداوند بندگان شایسته‌اش را بیشتر دچار ناگواری می‌کند:

امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءَ الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَلِأَمْثَلِ» (کافی، ج ۲، ص ۲۵۲).

در میان انسان‌ها سخت‌ترین ناگواری‌ها نصیب پیامبران می‌شود؛ سپس پیروان آنان و کسانی که بیشتر ارتباط مکتبی با انبیا دارند.

در حدیث می‌خوانیم: خداوند بندگان با ایمان خود را به وسیله سختی‌ها و بلاها می‌پروراند، همان گونه که مادر فرزند خود را با شیر پرورش می‌دهد.

سختی‌ها نه تنها به هنگام پدید آمدن می‌توانند نقش مؤثری در سازندگی انسان داشته باشند بلکه توجه به ناگواری‌های گذشته و یاد آنها هم مؤثر است، در قرآن خطاب به پیامبر اسلام می‌خوانیم: «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى» (سوره ضحی، آیات ۶ - ۸).

مگر نه آن است که خداوند تو را یتیم یافت و جا داد. و محتاجت دید و بی‌نیازت کرد؟ پس اکنون که به قدرت رسیده‌ای بر یتیم تسلط مجو و قهر مکن و با فقیر خشونت مکن. «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ» (سوره ضحی، آیات ۹ - ۱۰. بنابراین، خداوند یادآوری ناگواری‌های گذشته را هم در حرکت و تربیت و رشد انسان مؤثر می‌داند. چنانکه قرآن سختی‌ها را برای تضرع و زنگ‌زدایی قلب دانسته و می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ» (سوره انعام، آیه ۴۲).

پیامبرانی را به سوی امت‌های پیش از تو فرستادیم و به تنگدستی و سختی گرفتارشان کردیم تا شاید تذلّل کنند. نظیر این مطلب در سوره اعراف آیه ۹۴ آمده است که یکی از آثار و فواید ناگواری، توجه به خداست. در حدیث می‌خوانیم: «لَوْلَا ثَلَاثَةٌ مَا طَاطَأَ رَأْسُ ابْنِ آدَمَ: الْفَقْرُ وَالْمَوْتُ وَالْمَرَضُ» (توحید صدوق، ص ۴۰۲). اگر انسان دچار فقر و مرض و مرگ نبود، در مقابل هیچ نیرویی سر خم نمی‌کرد و به گردن‌کشی خود مغرور بود. گاهی تلخی‌ها برای تعدیل روحیه انسان لازم و ناگواری‌ها برای تنظیم باد و غرور انسان مفید است. امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «ما لابن آدم و الفخر أوله نطفة و آخره جيفة و لايرزق نفسه و لا يدفع حتفه» فرزند آدم را با فخر فروشی و تکبر چکار؟ او موجودی است که اول نطفه بوده و در پایان مرداری بیش نخواهد بود و قدرت روزی دادن به خود و دوری از مرگ را ندارد.*** نهج‌البلاغه، حکمت ۴۵۴.

قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَمْسُ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا» (سوره اسراء، آیه ۳۷). ای انسان! بر روی زمین با کبر و غرور راه مرو، تو هرگز نمی‌توانی زمین را بشکافی و هیچگاه در بلندی به کوه‌ها نخواهی رسید.

به راستی رفاه و خوشی، انسان را بی‌اراده بار می‌آورد و در مقابل سختی‌ها انسان را آب دیده و مقاوم می‌سازد. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: درختانی که در دامن بیابان‌های خشک پرورش پیدا می‌کنند، چوب محکم‌تری دارند.*** نهج‌البلاغه، نامه ۴۵.

شاید مراد امام عسگری علیه السلام که می‌فرماید: «در نهاد بلاها خیرهاست» (بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۷۴). همین باشد که بلاها از يك سو میان ما و خدا ارتباط برقرار می‌کنند و از سوی دیگر ما را به کار و تلاش وادارند. بنابراین، فشاری که در بلاها روی جسم می‌آید در عوض، جان قوت می‌گیرد، همان گونه که میزبان در يك مهمانی، به زحمت می‌افتد اما شخصیت او که همان روح سخاوت اوست رشد پیدا می‌کند. پس بلاها در خودسازی و رشد شخصیت انسان مؤثر است، البته بلاها و ناگواری‌ها برای افراد مختلف فرق می‌کند؛

در حدیث می‌خوانیم: «الْبَلَاءُ لِلظَّالِمِ آدَبٌ وَ لِلْمُؤْمِنِ امْتِحَانٌ وَ لِلْأَوْلِيَاءِ كَرَامَةٌ» (بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۲۳۵).

سختی‌ها برای افراد ظالم وسیله هشدار و زنگ بیدار باش و برای مؤمنان وسیله آزمایش و رشد و برای مردان وارسته و اولیای خدا کرامت و وسیله کسب مقام است.

در پادگان نظامی، گاهی يك سرباز خلافی انجام داده و می‌خواهند او را تنبیه کنند، لذا کار سنگینی به او واگذار می‌کنند که مصداق جمله «الْبَلَاءُ لِلظَّالِمِ آدَبٌ» است. گاهی می‌خواهند سرباز را رشد دهند و استعدادش را شکوفا کنند، در اینجا انواع آموزش‌های سخت نظامی را به او تعلیم می‌دهند. «وَلِلْمُؤْمِنِ امْتِحَانٌ» و گاهی می‌خواهند

مقام و رتبه او را بالا برند یا مدتی مرخصی به او بدهند، در اینجا کار سنگینی را به او می‌دهند تا استحقاق مرخصی یا رتبه و درجه را داشته باشد. «للاولياء كرامة»

بنابراین آنچه خداوند به دیگران داده است دلیل عزت و شرف و خوبی آنان نیست؛ همان گونه که سختی‌ها و مشکلات و گرفتاری‌ها برای افراد، نشانه بد بودن آنان نیست. گاهی بهترین و پاک‌ترین افراد به سخت‌ترین ناراحتی‌ها گرفتار می‌شوند تا آبدیده شوند و به کمالاتی برسند، چنانکه تا چوب عود را نسوزانند عطر دل انگیزش به مشام نمی‌رسد. این زیر و رو شدن‌ها در تمام موجودات رمز تکامل آنهاست. فلزات تا در کوره گداخته نشوند، تصفیه نمی‌شوند، زمین تا با شخم‌زدن زیر و رو نشود، آماده سبزشدن و محصول دادن نمی‌شود، علف تا زیر دندان گوسفند له نشود و مراحل هضم و گوارش را پشت سر نگذارد، گوشت نمی‌شود و گوشت گوسفند تا با آتش پخته نشود قابل تغذیه انسان نمی‌شود و به سلول‌های آدمی مبدل نمی‌گردد، انسان هم در این کاروان هستی، تا درگیر نشود و با بلاهای سخت دست و پنجه نرم نکند، روحش آبدیده نمی‌شود و به رشد نمی‌رسد. انسانیت ما به خوردن و خوابیدن نیست، زیرا حیوان هم در این کارها با ما شریک است. انسان بودن ما به داشتن صفات انسانی و فضایل و کمالات ماست نظیر توجه به خدا، نوع دوستی، ایثار و بخشش و ناگفته پیداست که شکوفایی و بروز این صفات، جز در مبارزه با سختی‌ها صورت نمی‌گیرد.

نکته دهم: سود و زیان، ملاک سنجش خوبی یا بدی نیست

نسیمی که از دریا بر می‌خیزد، ممکن است منطقه ساحل را شرجی و به صورت خفقان آوری در آورد و ساکنان ساحل را بیازارد، اما همین نسیم به جریان خود ادامه داده، نقاط سوزان را روح تازه‌ای می‌بخشد. باد ممکن است در گوشه‌ای شاخه درختی را بشکند و خساراتی وارد کند، اما هوا را لطیف ساخته به دورترین نقاط می‌رساند.

باران‌های پی در پی و رگبارهای تند، ممکن است در مسیر خود لانه مورچه‌ای را خراب کند و زندگی او را بر هم زند، اما زمین‌های تشنه را سیراب می‌سازد و به جهان طراوت می‌بخشد. آیا برای خراب نشدن لانه مورچه‌ها باید از باران و فواید ارزشمند آن چشم‌پوشی کرد؟

آیا مورچه حق دارد فریاد زند مرگ بر خورشید و اقیانوس، مرگ بر ابر و باران و کشاورز و اعتراض کند که چرا اینها خانه مرا خراب کردند؟! آیا چنین ایرادهایی جز به خاطر خودمحوری و خودخواهی است؟ آیا چنین اعتراضی به خاطر آن نیست که ما مسایل را تنها از يك زاویه می‌نگریم و تنها در يك مدار فکر می‌کنیم و مرکز این مدار را هم منافع شخصی خود می‌دانیم؟ گویا تمام عالم هستی باید به میل شخص من و در راه رفاه من در حرکت باشند، آن هم منافع شخصی امروز من، زیرا گاهی مشکلات برای فردای من خوب است لکن ما تا نتیجه فوری و آنی برای همین امروز نداشته باشد راضی نمی‌شویم!

بنابراین، سود و زیان محدود ما وسیله‌ای مطمئن برای سنجش خوبی و بدی چیزی نیست و نباید هر فرد و یا گروهی فقط فایده و ضرر و راحتی و ناراحتی خود را ملاک خوبی و بدی آن چیز بداند، فقط کسی می‌تواند قضاوت صحیحی داشته باشد که به همه موجودات و خصوصیات آنها احاطه کامل داشته باشد.

نکته یازدهم: انسان‌ها پیوسته آزمایش می‌شوند

یکی از سنت‌های حتمی خداوند درباره انسان، مسأله آزمایش است که حدود بیست مرتبه در قرآن از آن سخن به میان آمده است.

ناگواری‌ها از ابزارهای آزمایش خدا هستند، لذا گاهی انسان با اینکه گناه و تقصیری هم نکرده به برخی ناگواری‌ها مبتلا می‌شود؛ همان گونه که خوشی‌ها نیز وسیله دیگری برای این آزمایش است. قرآن می‌فرماید: «وَلْتَبْلُوْنَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْاَمْوَالِ وَ الْاَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِيْنَ» (سوره بقره، آیه ۱۵۵).

ما شما را با ترس و گرسنگی و قحطی و کم شدن مال و جان و میوه‌ها و محصولات، آزمایش می‌کنیم، و به کسانی که در این حوادث، خود را نمی‌بازند و صبر و شکیبایی و استقامت از خود نشان می‌دهند بشارت بده.

آزمایش‌های خداوند

در مورد آزمایش انسان چند مسأله را باید مورد بررسی قرار داد:

الف. مگر خدا نمی‌داند که هر کسی چه کاره است تا لازم باشد او را به وسیله ناگواری‌ها آزمایش کند؟ (فلسفه آزمایش‌های الهی)

ب. ابزار آزمایش چیست؟

ج. عکس‌العمل مردم در برابر حوادث تلخ چگونه است؟

د. راه پیروزی بر مشکلات چیست؟

الف. فلسفه آزمایش الهی

شکّی نیست که میان آزمایش ما و آزمایش خدا فرق است؛ آزمایش ما برای شناخت است، اما آزمایش خدا برای علم و آگاهی به وضع و روحیه و عکس‌العمل ما نیست، زیرا او قبل از هر فکر و عملی، می‌داند که ما چگونه فکر می‌کنیم و چگونه عمل خواهیم کرد، بلکه هدف از آزمایش این است که از ما کاری سرزند و بدین وسیله استحقاق پاداش و کیفر داشته باشیم، زیرا خداوند طبق علم خود به خوبی و بدی شخصی (بدون اینکه او عملی انجام داده باشد) پاداش و کیفر نمی‌دهد. همان گونه که ما نیز به صرف اینکه بدانیم شخصی بنای خوبی است، یا آرایشگر خوبی است، یا بدانیم نقّاش و نجّار خوبی است به او مزد نمی‌دهیم، بلکه اگر برای ما کاری انجام داد، آن وقت او را مستحقّ مزد و پاداش می‌دانیم.

ب. ابزار آزمایش

قرآن در این باره می‌فرماید: مال و جان انسان، ابزار آزمایش او هستند، «لَتَبْلُوْنَ فِيْ اَمْوَالِكُمْ وَ اَنْفُسِكُمْ» (سوره آل‌عمران، آیه ۱۸۶).

و انسان به وسیله حوادث تلخ و شیرین آزموده می‌شود. «تَبْلُوْكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ» (سوره انبیاء، آیه ۳۵).

خداوند انسان را گاهی با ترس، گاهی با گرسنگی و زمانی با قحطی و گاهی با از بین رفتن محصولات و گاهی با دیدن داغ‌ها و از دست دادن عزیزان و زمانی با دادن نعمت و زمانی دیگر با گرفتن آن، آزمایش می‌کند.

ج . عکس‌العمل انسان‌ها

انسان‌ها در برابر سختی‌ها و ناگواری‌ها، عکس‌العمل مختلفی دارند:

گروهی در بلاها و حوادث تلخ، داد و فریاد به راه می‌اندازند، به عدل خدا، به لطف و حکمت او و به نظام آفرینش بد می‌گویند؛ قرآن این گروه را چنین معرفی می‌کند: «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا» (سوره معارج، آیه ۲۰).

همین که به این افراد سختی و شرّی رسد، داد می‌زنند و جزع می‌کنند.

گروهی با استقامت و پشتکار سختی‌ها را تحمل می‌کنند و با زبان و دل می‌گویند: «إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (سوره بقره، آیه ۱۵۶).

ما همه از خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم.

گروهی نه تنها صبر و تحمل می‌کنند، بلکه شکر هم می‌کنند. در پایان زیارت عاشورا، در حالی که سر به سجده گذارده‌ایم می‌گوییم: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَيَّ مُصَابِيهِمْ» خدایا! شکر من برای توست، شکر نظیر شکر یاران امام حسین علیه السلام در برابر سختی‌ها و مصیبت‌های روز عاشورا. آری، تحمل سختی‌ها و شهادت در راه خدا، بزرگ‌ترین آرزوی اولیای خداست و همین که به آرزوی خود رسیدند، خدا را سپاس می‌گویند.

و گروهی که رشد یافته‌تر هستند، آگاهانه و عاشقانه به سراغ بلاها و ناگواری‌ها می‌روند. در اوائل ظهور اسلام که مسلمانان با کمبود وسائل و تجهیزات مواجه بودند، بعضی از یاران پیامبر خدمت آن حضرت رسیده و تقاضای تجهیز و شرکت در جنگ و جهاد داشتند، اما پیامبر در پاسخ آنان می‌فرمود: من وسیله جنگ (شمشیر و اسب) ندارم تا به شما بدهم. قرآن در مورد آنان می‌فرماید: «تَوَلَّوْا وَاَعْيَنَهُمْ تَفِيضٌ مِّنَ الدَّمْعِ حَزَنًا اَلَّا يَجِدُوْا مَا يُنْفِقُوْنَ» (سوره توبه، آیه ۹۲).

آنان ناراحت و گریه‌کنان برگشتند که چرا ما نتوانستیم خود را به ارتش اسلام برسانیم و جان خود را در راه دین فدا کنیم.

بنابراین ظرفیت و عکس‌العمل مردم در برابر سختی‌ها و حوادث، متفاوت است؛ یکی از آن فرار می‌کند و دیگری به استقبال آن می‌رود. چنانکه اگر شما پیازی را به کودکی بدهید، همین که دندان روی آن بگذارد و آب از چشم او سرازیر شود، داد و فریاد می‌زند و آن را دور می‌اندازد، اما پدر که رشد بیشتری دارد، همین پیاز تند را به سراغش رفته و می‌خرد.

د . راه پیروزی بر مشکلات

گفتیم که خدا عادل است و ناگواری‌ها گاهی به خاطر آزمایش و شکوفا شدن استعدادها درونی ما می‌باشد، اینک ببینیم باید چکار کنیم تا در برابر بلاها و حوادث، موفق و پیروز شویم؟
راه‌هایی که قرآن به ما ارائه می‌دهد از این قرار است:

۱- داشتن جهان‌بینی الهی

قرآن در مدح افراد با ایمانی که در برابر سختی‌ها صبور هستند می‌فرماید: اینها به خاطر داشتن جهان‌بینی الهی، در مواجهه با حوادث می‌گویند: ما برای خدا هستیم، استقلالی از خود نداریم، طلبی هم از او نداشته‌ایم، وجود ما و نعمت‌های ما همه و همه از اوست و ما امانت‌داری بیش نیستیم. علاوه بر اینکه دنیا محلّ عبور است، جایگاه همیشگی ما نیست تا بگوییم: چرا رفتیم؟ ما با مرگ به سوی او می‌رویم و هرگز نابود نمی‌شویم، «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (سوره بقره، آیه ۱۵۶). مرگ و زندگی فرقی نمی‌کند، محلّ ما عوض می‌شود ولی خود ما محو نمی‌شویم. این دید و جهان‌بینی، انسان را برای برخورد صحیح با حوادث آماده می‌کند.

۲- آگاهی از سنت‌های الهی

قرآن می‌فرماید: شما انسان‌های امروز متفاوت از انسان‌های پیشین نیستید که بدون هیچ آزمایش و رنج و زحمتی به بهشت برسید، بلکه باید همچون امت‌ها و شخصیت‌های دیگر در جریان سخت‌ترین حوادث قرار گیرید و آزموده شوید. «ام حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمِبًا وَالصَّالِحِينَ وَ زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ» (سوره بقره، آیه ۲۱۴). آیا گمان می‌کنید که وارد بهشت می‌شوید بدون اینکه با حوادث امت‌های پیشین برخورد کنید؟! مؤمنان قبل از شما مردمی بودند که انواع سختی‌ها به آنها رسید تا جایی که اضطراب همه آنان را فرا گرفت و پیامبر و مؤمنان گفتند: کجاست یاری خدا؟ آگاه باشید یاری خدا نزدیک است.

این آیه می‌گوید: در طول تاریخ افراد با ایمان و حق‌طلب دچار سخت‌ترین ناملایمات شده‌اند، اکنون نوبت شماست. بنابراین، نه ناگواری‌ها تازگی دارد و نه تنها شما هستید که گرفتار این سختی‌ها و مشکلات شده‌اید؛ این يك سنت الهی است که باید طی شود، قرآن مکرر می‌فرماید: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ...»*** سوره مریم، آیه ۴۱ و ۵۱. تاریخ پیامبران و امت‌های پیشین را یاد کنید تا فکر نکنید ناگواری‌ها برای شما بوده است. آنگاه به پیامبر می‌فرماید: تو نیز مانند سایر انبیا صبور باش. «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» (سوره احقاف، آیه ۳۵).

آری، انسان اگر بداند که ناگواری‌ها، هم يك قانون و سنت است و هم عمومی و همگانی، آمادگی بیشتری پیدا می‌کند، ما در ماه رمضان که همه مردم روزه هستند، خیلی راحت روزه می‌گیریم، چون عموم مردم در آن ماه روزه هستند، اما در غیر ماه رمضان، روزه گرفتن سخت و دشوار است.

قرآن که فرمان روزه می‌دهد، می‌فرماید: ای مؤمنان! خیال نکنید این دستور مخصوص شماست، بلکه بر تمام امت‌های پیشین هم روزه واجب بوده و آنها هم روزه می‌گرفته‌اند. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» (سوره بقره، آیه ۱۸۳).

۳- آشنایی با صابران و چگونگی صبرشان

اطلاع از استقامت پیشینیان یکی از رمزهای موفقیت در برخورد با حوادث است. قرآن در این زمینه بسیار سخن گفته و الگوها و مدل‌های صبر و استقامت را از افراد و امت‌های پیشین بیان کرده است. قرآن می‌فرماید: پیامبران الهی در برابر سرسخت‌ترین مخالفان خود می‌گفتند: «وَ لَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا» (سوره ابراهیم، آیه ۱۲). ما در برابر آزار شما استقامت خواهیم کرد.

چنانکه ساحرانی که به دعوت فرعون برای مقابله و محکوم کردن حضرت موسی آمده بودند همین که به حَقَّانیت موسی پی بردند، ایمان آوردند و در برابر تهدیدات فرعون گفتند: «فَأَفْضُ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (سوره طه، آیه ۷۲).

هر کاری می‌توانی و هر حکمی می‌خواهی در باره ما اجرا کن، ما راه خود را پیدا کرده‌ایم و از مسیر حق دست بر نمی‌داریم.

آری، علم به تاریخ گذشته، در صبر و بردباری انسان بسیار مؤثر است، همان‌گونه که علم به اسرار آینده در صبر و تحمل انسان اثر می‌گذارد، حضرت خضر به موسی گفت: چون تو از اسرار حوادث و کار من خبر نداری، صبر و تحمل نخواهی کرد. «و كَيْفَ تَصِيرُ عَلٰى مَا لَمْ تُحِطْ بِهٖ خُبْرًا» (سوره کهف، آیه ۶۸).

ولی موسی پاسخ داد: ان شاءالله صبر می‌کنم.

اما تجربه نشان داد که بی‌خبری از اسرار سبب شد کاسه صبر موسی لبریز شده و به کارهای به ظاهر ناحق حضرت خضر اعتراض کرده و از آن حضرت جدا شود.

۴- توجه به حضور خدا

اگر انسان بداند و باور داشته باشد که خداوند بر تمام اعمال و رفتار و حتی افکار او آگاه است و در همه حال حاضر و ناظر بر اوست، در برابر مشکلات صبر کرده و سختی‌ها بر او آسان و گاهی شیرین شده و خود به استقبال آن خواهد رفت.

خداوند به موسی و هارون علیهما السلام می‌گوید: شما نزد فرعون بروید و سخن حق خود را به گوش او برسانید و او را به یکتاپرستی دعوت کنید، بدانید من با شما هستم، کارتان را می‌بینم و گفتگوهایتان را می‌شنوم. «إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَ أَرَى» (سوره طه، آیه ۴۶).

چنانکه خداوند برای عذاب قوم نوح و نجات افراد با ایمان، به حضرت نوح دستور داد که زیر نظر ما کشتی بساز. «و اصْنَعِ الْفُلْكَ يَا عَيْنِيْنَا» (سوره هود، آیه ۳۷).

حضرت نوح همین که ساختن کشتی را شروع کرد، کفار او را مسخره کرده و گفتند: گویا پیامبری شما نگرفت و اکنون دست به نجاری زده‌ای! ولی چیزی که موجب مقاومت حضرت نوح در برابر این طعنه‌ها می‌شد، همان جمله خدای متعال بود که تو پیش چشم ما هستی، کار تو زیر نظر ماست. چنین ایمان و بینشی روح استقامت را در انسان زنده می‌کند.

۵ - توجه به پاداش الهی

از جمله مواردی که روح استقامت را در انسان زنده کند، توجه به آثار مثبت و اجر و پاداش الهی است، زیرا تحمل سختی‌ها، بزرگ‌ترین پاداش دنیوی و اخروی را برای انسان در بر دارد، در سراسر قرآن نمونه‌های فراوانی از این امتیازها به چشم می‌خورد.

۶- استمداد از صبر و نماز

پنجمین نیرو و اهرمی که می‌تواند در انسان استقامت آفرین باشد، استمداد از صبر (روزه) و نماز و عبادت است، قرآن می‌فرماید: «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (سوره بقره، آیه ۴۵ و ۱۵۳).

در سوره اعراف نیز می‌خوانیم: «وَاسْتَعِينُوا بِاللَّهِ» از خدا کمک بگیرید. چنانکه در حدیث آمده است که حضرت علی‌علیه السلام به هنگام برخورد با ناگواری‌ها، با نماز از خداوند استعانت می‌نمود. نماز، انسان بی‌نهایت کوچک را با خدای بی‌نهایت بزرگ و موجود ضعیف را با توانای بی‌نهایت متصل می‌کند و در پرتو نماز و یاد خدا دل آرام می‌گیرد. «أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (سوره رعد، آیه ۲۸).

نکته دوازدهم: کج فهمی‌ها و برداشت‌های غلط

بسیاری از شبهه‌هایی که در بحث عدل الهی مطرح است، به خاطر کج فهمی‌ها و برداشت‌های غلط است که بدون توجه، اشکال را متوجه خدا می‌کنیم، مثلاً:

خیال می‌کنیم مرگ نابودی است و اشکال می‌کنیم که ای خدا! فلانی چرا مرد؟

خیال می‌کنیم دنیا جای ماندن است و می‌گوییم: چرا افراد بسیاری با سیل یا زلزله یا فلان مرض از دنیا رفتند؟

خیال می‌کنیم دنیا جای رفاه است، می‌گوییم: چرا سختی هست؟

مثال ما همچون کسی است که به تصور سالن پذیرایی، وارد سالن درس و سخنرانی شود و اشکال کند که چرا پذیرایی نمی‌شود، چرا نوشیدنی و غذا نمی‌آورند؟ چرا و چرا؟! تمام این اشکالات به خاطر يك کج اندیشی و گمان باطل است، اما اگر تفکر او اصلاح شود و متوجه شود که اینجا سالن درس است نه پذیرایی، با کمی انصاف از همه انتقادهای خود صرف نظر و عذرخواهی می‌کند.

ما هم باید دنیا را طوری که هست بشناسیم و هدف آفرینش خود را بدانیم، باید باور کنیم دنیا جای ماندن نیست، گذرگاه است.

در کنار گل خار است، در کنار عسل نیش زنبور است و در کنار توسعه و رفاه، بلا و سختی، «قَرْنَ بَسْعَتِهَا عَقَابِيلُ فَاقْتَهَا» (بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۱۱۳).

و همواره بلاها گریبان‌گیر انسان است. «دار بالبلاء محفوفة» (نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱).

اگر این حقیقت را باور کردیم خود به خود برخی اشکال‌های ما برطرف می‌شود، زیرا بسیاری از اشکالات ما به دستگاه آفرینش، به خاطر دید انحرافی و برداشت‌های کج ماست، کسی که عینک سرخ زده باشد قهراً هر شلغمی را لبو خواهد دید.

شخصی نزد لیوان فروشی رفت و دید که لیوان‌ها را واژگون چیده است. به لیوان‌ها خیره شد و شروع به اشکال نمود که آقا! چرا این لیوان در بسته است و لیوان را به همان حال بلند کرد و گفت: این لیوان ته هم ندارد! فروشنده خندید و لیوان را از او گرفت و به حال طبیعی برگرداند و گفت: آقا این لیوان هم ته دارد و هم درش باز است. کوتاه سخن اینکه برخی اشکال‌های ما به خاطر تفسیر غلطی است که از انسان و هدف او و دنیا داریم. خیال می‌کنیم دنیا خوابگاه است، آخور است، عشرتکده است و بعد می‌گوییم چرا این همه ناکامی؟ در حالی که دنیا میدان رشد است، مزرعه و جای کشت است، قهراً مزرعه جای تلاش و عرق ریختن و درد سر است.

نکته سیزدهم: خوبی‌ها و زیبایی‌ها را با هم ببینیم

انسان نباید در قضاوت، تنها به جهات منفی توجه داشته باشد، بلکه باید جامع نگر بوده و نقاط مثبت را نیز ببیند. یوسف پس از آنکه برادرانش او را به چاه انداختند و سپس گروهی او را بیرون آورده، به بردگی فروختند و در مصر به او تهمت ناروا زدند و به زندانش انداختند و بعد از آن همه سختی و حوادث، عزیز مصر شد. مدت‌ها بعد به ملاقات پدر نائل آمد. پدر از او پرسید: برادرانت با تو چه کردند؟ یوسف گفت: از کار برادرانم سؤال نکن بلکه از لطف خدا سؤال کن که چگونه در لابلای آن همه توطئه و تهمت و زندان مرا حفظ و بر همه مسلط کرد. این خود يك منطقی است که انسان همیشه به جهات منفی توجه نکند بلکه جهات مثبت را نیز در نظر بگیرد. امام عسگری علیه السلام می‌فرماید: «ما مِنْ بَلِيَّةٍ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهَا نِعْمَةٌ تُحِيطُ بِهَا» (بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۷۴. هیچ بلائی نیست مگر اینکه خداوند در نهاد آن، خیری قرار داده که آن خیر بر بلا احاطه دارد.

نکته چهاردهم: از نقش قوانین طبیعی غفلت نکنیم

بسیاری از مشکلات و مصائب لازمه نظام علت و معلولی حاکم بر جهان است. به عبارت دیگر ما در عالم هستی باید یکی از این دو نظریه را بپذیریم: یا باید حساب و نظامی را برای عالم قبول کنیم و یا بگوییم هرج و مرج بر جهان حاکم است.

اگر در عالم هستی، نظم و حساب در کار است، پس ناگواری‌ها هم بی صلاح و مصلحت نیست. توضیح اینکه: اگر هر حادثه تلخی را بررسی کنیم، خواهیم دید که آن حادثه از يك سری علت و معلول‌ها و بر اساس محاسبات و فرمول‌های دقیق، به وجود آمده است. مثلاً: پس از بررسی علت خانه‌ای که بر سر افرادش فروریخته به این عوامل پی می‌بریم:

۱- توپ بچه‌های محلّ به هنگام بازی روی بام همسایه افتاد.

۲- توپ گرد و کروی چرخید و در سوراخ ناودان جا گرفت و راه خروج آب باران بند آمد.

۳- بارندگی شد و آب‌ها روی پشت بام خانه جمع شد.

۴- آب باران در سقف اثر و خشت‌ها را خیس کرد.

۵ - سقف خشتی که با آب باران از هم گسسته شده، بر اثر سنگینی و جاذبه زمین فرو ریخته و عده‌ای زیر آن از بین رفته‌اند.

بر طبق نظام علت و معلول، باید این حوادث پیش آید چون خود توپ و چرخیدن آن و سراشیایی بام و تنگی سوراخ ناودان و تأثیر آب در سستی سقف و سقوط سقف بر اثر جاذبه زمین، هر يك حساب و نظام و فرمولی دارد.

اکنون اگر شما طرفدار عالمی حساب شده هستید باید این ناگواری را برای اهل خانه بپذیرید و گرنه هرج و مرج می‌شود و محاسبات به هم می‌ریزد. مثلاً در این جریان باید:

۱- توپ بچه‌ها به قدری سنگین شود که بالای بام همسایه نرود.

۲- ضربه به توپ و پرتاب توپ بی اثر باشد.

۳- ناودان بزرگ شود که توپ به راحتی از آن خارج شود.

۴- عوامل بارندگی باران همه از کار بیافتند و باران نبارد.

۵ - آب خاصیت خود را از دست بدهد و در خشت اثر نکند.

۶- جاذبه زمین متوقف شود و سقف را به سوی خود نکشد.

۷- بدن کسانی که زیر سقف خوابیده‌اند به صورت چدن در آید که فرو ریختن‌ها در آنها اثر نکند.

مشاهده می‌فرمایید اگر طرفدار نظام و حساب باشیم و در مدار علل و معلول حرکت کنیم چنین ناگواری‌هایی لازمه یک زندگی طبیعی است و نفی آن مستلزم به هم زدن ده‌ها قانون و فرمولی است که دست حکیمانه خدا در عالم قرار داده است. کوتاه سخن اینکه اگر این عالم حساب دارد بلا هم دارد و اگر بنا باشد حساب نباشد، هرج و مرج خود از هر بلایی بدتر است.

نکته پانزدهم: ضرورت تلاش برای کشف استعدادها

افرادی که به دنبال کاری می‌روند و در آن موفق نمی‌شوند، خود را ناکام و شکست خورده می‌یابند و به کائنات بد می‌گویند و این را ظلم به خود می‌دانند و عقده‌ای می‌شوند، در صورتی که چه بسا همین اشخاص در رشته‌های دیگر مبتکر و موفق باشند.

می‌گویند: پدر داروین پزشک بود و می‌خواست فرزندش نیز همکار او شود، لکن داروین در رشته پزشکی موفق نشد، پدرش او را در رشته علوم مذهبی به تحصیل واداشت تا کشیش و روحانی خوبی برای مسیحیت باشد، اما در آن رشته نیز ناکام شد. داروین بعد از دو شکست و ناکامی وارد رشته علوم طبیعی شد و در آن علم صاحب نظر و موفق گردید.*** البته ممکن است از هر صاحب نظری ایرادهای علمی نیز گرفته شود، ولی این به معنای عدم وجود نبوغ و ابتکار در او نیست.

در حدیث می‌خوانیم: اگر در شغلی موفق نشدید و شکست خوردید، تغییر شغل بدهید چه بسا در رشته دیگر موفق شوید.

کسی که نقص و کمبودی را در خود مشاهده می‌کند، باید به کمالات و استعدادهای خود نیز توجه کند و تلاش نماید آنها را کشف کند و بشناسد.

حضرت علی‌علیه السلام می‌فرماید: در کنار هر کمالی نقصی و در کنار هر نقصی کمالی است؛ گروهی قامت بلندی دارند ولی از همت کوتاهی برخوردارند، «مَادُّ الْقَامَةِ قَصِيرُ الْهَمَّةِ» بعضی قیافه زشتی دارند، اما عمل خوبی دارند، «زَاكِي الْعَمَلِ قَبِيحُ الْمَنْظَرِ» برخی بیان روانی دارند اما دل سختی دارند. «طَلِيقُ اللِّسَانِ حَدِيدُ الْجَنَانِ» (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۳۴).

بنابراین، نه هر فردی در همه رشته‌ها کامیاب می‌شود و نه هر شکست خورده‌ای در همه برنامه‌ها شکست می‌خورد. افرادی هستند که بر اساس رقابت مشغول رشته‌ای می‌شوند و چون آمادگی روحی و ذوق آن کار را ندارند شکست می‌خورند و بعد به عدل خدا ایراد می‌گیرند که خدایا! چرا فلانی موفق شد و من شکست خوردم. اما اگر در رشته دیگری که با روحیه و ذوق او هماهنگ بود وارد می‌شد چه بسا به موفقیت چشم‌گیری می‌رسید.

نکته شانزدهم: همگانی بودن راه قرب به خدا و رشد معنوی

انسان باید به این نکته اعتقاد داشته باشد که راه رسیدن به کمالات بر روی تمام افراد باز است و هرکس می‌تواند در آن قدم گذارد و هرکس به اندازه توان و لیاقتش، مستحق دریافت پاداش و نعمت است. چنانکه در مناجات با خدا می‌گوییم: «یا من سَوِّ التَّوْفِيقِ بَيْنَ الضَّعِيفِ وَ الْقَوِي» ای خداوندی که راه قرب به خودت را بین ضعیف و قوی یکسان قرار دادی!

بنابراین هرکس به تناسب امکانات و توانی که در اختیار دارد، پاداش دریافت می‌کند. اگر شخصی که صد تومان دارد، ده تومان آن را در راه خدا بدهد، اجر و پاداش او با کسی که صد تومان در راه خدا انفاق می‌کند ولی دارایی او هزار تومان است، برابر است.

پاسخ به چند شبهه

در پایان این بخش ضمن طرح چند شبهه و سؤال در مورد عدل خدا، به پاسخ‌گویی آنها می‌پردازیم: سؤال: آیا آفریدن ابلیس، با عدل و حکمت خدا سازگار است؟ اگر هدف خداوند از آفرینش انسان عبادت می‌باشد، پس آفریدن موجودی همچون ابلیس با این هدف مغایر است. انسان با زحمت زیاد عملی را انجام می‌دهد، ولی به واسطه وسوسه‌های شیطان و انجام گناه، این اعمال از سه راه خراب شود: یا از ابتدا نمی‌گذارد کار اخلاص داشته باشد و به خاطر ریا شکل الهی به خود نمی‌گیرد و یا با خودبینی و عجب بی‌تأثیر می‌شود و یا بعد از عمل با ارتکاب برخی گناهان، حبط شده و از بین می‌رود.

پاسخ:

اولاً خداوند، شیطان را شیطان نیافرید بلکه او نیز مانند دیگر مخلوقات آفریده شده و وجود او و امکاناتی که خداوند به او داد، همه و همه خیر بوده و او نیز سالها به عبادت خداوند پرداخته است، چنانکه حضرت علی‌علیه السلام می‌فرماید: ابلیس شش هزار سال خدا را عبادت کرد که معلوم نیست این سالها از سالهای دنیاست (که هر سال آن ۳۶۵ روز است) یا از سالهای آخرت (که به گفته قرآن يك روز آن به اندازه پنجاه هزار سال دنیاست).*** نهج البلاغه، خطبه ۲۳۸.

و شیطان شدنش به خاطر گناه و سرپیچی از فرمان خدا بود و بدتر از آن، این که او توبه و عذرخواهی هم نکرد، پشیمان هم نشد و با يك دنیا غرور و خودخواهی فرمان خدا را غلط دانست و گفت: این فرمان صحیح نیست، زیرا نژاد من از آتش است و بر نژاد آدم که از خاک است برتری دارد، «قال أنا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین» (سوره اعراف، آیه ۱۲).

بنابراین، سرپیچی و غرور شیطان و سرنوشت شوم او مربوط به خود اوست، نه خداوند. ثانیاً وسوسه‌های او نسبت به انسان طوری نیست که ما را به گناه مجبور کند، کارآیی وسوسه در حدّ يك دعوت است، امّا اراده ما با وسوسه‌ها از بین نمی‌رود و اصولاً این وسوسه‌ها جنبه مثبت هم می‌تواند داشته باشد زیرا رشد ما تنها در صورت مخالفت با تمایلات درونی و وسوسه‌های شیطانی است. اگر شخصی لال بود و غیبت نکرد ارزشی ندارد، اگر وسوسه و تمایلات نباشد خوب بودن انسان ارزشی ندارد. ما کسی را پهلوان می‌دانیم که وزنه سنگینی را بلند کند، زیرا این عمل مخالفت با نیروی جاذبه زمین است، آری نشانه پهلوان بودن مخالفت با کشش‌ها و جاذبه‌های هوای نفس است.

پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله فرمود: اگر غضب، تو را به سویی کشید و خود را کنترل کردی به مقام پهلوانی رسیده‌ای.

بر فرض اگر شخصی در برابر وسوسه‌ها تمکین نمود، راه توبه و عذرخواهی باز است و می‌تواند توبه کند و خداوند توبه‌پذیر است. چنانکه حضرت آدم نیز نافرمانی کرد و از درخت ممنوعه خورد، امّا پس از آن پشیمان شده و توبه کرد و به درگاه خداوند عذر خواست و خداوند توبه او را پذیرفت.

ثالثاً اگر ما بودیم و وسوسه‌های شیطانی، جای اشکال بود امّا در برابر وسوسه‌های شیطان، هدایت عقل و فطرت و دعوت انبیا نیز هست که می‌تواند بهترین کمک برای حرکت در راه مستقیم و دوری از گناه و وسوسه‌های شیطان باشد.

علاوه بر اینکه وسوسه شیطان پس از آمادگی و زمینه‌سازی خودماست و چنین نیست که او ما را بی‌اختیار به دنبال خود بکشد، بلکه این ما هستیم که او را به خود جلب و بر خود مسلط می‌کنیم.

چنانکه بلعم باعورا آن دانشمند بنی‌اسرائیل که حافظ تورات بود و به مقامی رسیده بود که دعایش مستجاب می‌شد، پس از گرایش به دربار فرعون و دلبستگی به مال و مقام، زمینه را برای تسلط شیطان بر خود فراهم کرد و در نتیجه از گمراهان شد. قرآن در این باره می‌فرماید: «فَأَنْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ» (سوره اعراف، آیه ۱۷۵).

از این آیه معلوم می‌شود شیطان در کنار افرادی حاضر می‌شود که با ارتکاب گناه آمادگی خود را برای حضور و تسلط او اعلام می‌کنند.

چنانکه در آیه دیگر می‌خوانیم:

«إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ» (سوره نحل، آیه ۱۰۰).

تسلط شیطان، تنها بر کسانی است که او را دوست و سرپرست خود قرار می‌دهند.

بنابراین تا در خود ما آمادگی پیروی از شیطان نباشد، او نمی‌تواند رهبری ما را به عهده گیرد و لذا قرآن می‌فرماید: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (سوره نحل، آیه ۹۹).

شیطان بر مؤمنان و کسانی که به خدا توکل می‌کنند، تسلطی ندارد.

البته مراد از تسلط نداشتن، این نیست که حتی وسوسه هم نمی‌کند بلکه مراد این است که مؤمنان راستین شیطان‌شناس، تا به وسوسه‌های او برمی‌خورند قبل از آنکه تحت نفوذ و سیطره او در آیند، متذکر می‌شوند.

قرآن نحوه برخورد مؤمنان با شیطان را چنین توصیف می‌کند:

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا» (سوره اعراف، آیه ۲۰۱).

افراد با تقوا کسانی هستند که تا دسته‌ای از شیطان‌ها با آنان تماس می‌گیرند متذکر شده، خود را حفظ می‌کنند. بنابراین، رابطه مؤمن با شیطان رابطه برخورد است، اما رابطه فاسق با شیطان، رابطه انس و همنشینی است. «وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» (سوره زخرف، آیه ۳۶).

هر که از یاد خدا اعراض کند شیطانی برای او قرار می‌دهیم که یار و همنشین او باشد.

کوتاه سخن آنکه شیطان موجود شرّی نبود و می‌توانست از امکانات خود بهترین استفاده را بکند ولی به خاطر تکبر و لجابت، تبدیل به موجودی شرور شد و این مربوط به خودش بود و وسوسه‌های شیطان هم سبب بی‌ارادگی و اجبار ما به انحراف نمی‌شود و آماده کردن زمینه نفوذ هم به دست خود انسان است. از طرفی راه توبه و بازگشت هم برای فریب خوردگان باز است. پس نمی‌توان گفت آفریدن شیطان با عدل خدا منافات دارد.

سؤال: آیا وجود غریزه‌هایی که انسان را به نافرمانی خدا، گناه و تباهی می‌کشاند و موجب دوری از رحمت خدا و ورود در عذاب اخروی می‌گردد، با عدل خدا سازگار است؟

پاسخ: شگّی نیست که چنانچه از غرائز به طور صحیح استفاده شود، عامل همه نوع خیرها و برکات خواهد بود، همانند گاز که اگر از طریق کنترل شده و در اجاق گاز مورد بهره‌برداری قرار گیرد، مایه خیر و برکت است، اما اگر به صورت آزاد در هوا منتشر شود، موجب انفجار و خرابی گردیده، خسارات غیر قابل جبرانی را به وجود خواهد آورد. بنابراین، اصل غرائز چیز مضرّی نیست، بلکه وجود آنها برای استمرار حیات بشر ضروری است، مثل غریزه جنسی برای تشکیل زندگی مشترک و تولید نسل و یا غریزه غضب برای دفاع از جان و مال، منتهی غرایز باید کنترل شوند و انسان به چنین کاری نیز قادر است.

سؤال: آیا خدا قدرت دارد خوبان را عذاب کند و بدان را در بهشت جای دهد؟

پاسخ: خداوند بر انجام هر کاری قدرت دارد، اما هر کاری را انجام نمی‌دهد، زیرا خداوند علاوه بر قدرت، دارای صفات دیگری نیز هست. او حکیم و عادل نیز هست و به وعده‌های خود نیز پایبند است، این صفات با انجام آنچه در سؤال مذکور به آن اشاره شد، منافات دارد. پس خداوند چنین کاری را انجام نمی‌دهد، زیرا با حکمت و عدالت و دیگر صفات او سازگار نیست.

سؤال: چرا به خاطر این که فردی در يك لحظه و یا در چند روز و چند ماه و حتی در چند سال، مرتکب گناهی شده است، باید پیوسته در آتش دوزخ باشد، چنان که قرآن می‌فرماید: «فادخلوا ابواب جهنم خالدين فيها» (سوره نحل، آیه ۲۹).

پاسخ: جزا، گاهی قراردادی است. جزای قراردادی یعنی مجازاتی که فردی و یا جمعی برای ارتکاب جرمی وضع نمایند. این جزا چون قراردادی است، کم و زیاد کردن آن امکان دارد و به اصطلاح قابل چانه زدن است. گاهی جزا، جزای طبیعی است که قابل کم و زیاد شدن نیست، به عنوان مثال، اگر کسی از يك متری پرتاب شود، پایش درد می‌گیرد و اگر از پنج متری پرت شود درد بیشتری را احساس خواهد کرد، بنابراین کسی که از پنج متری پرتاب شود نمی‌تواند احساس درد پرتاب از يك متری را داشته باشد. در این‌گونه جزا، مدت زمان کیفر و مجازات، با مدت زمان انجام تخلف و جرم تناسبی ندارد، ممکن است زمان جرم بسیار کوتاه، اما زمان کیفر ابدی باشد. بسیار مشاهده می‌کنیم که بر اثر غفلت چند ثانیه، باید تاوان آن را تا آخر عمر پس دهیم. کودکی بر اثر يك لحظه غفلت مادر، دست‌های کوچک خود را داخل چرخ گوشت قرار می‌دهد و برای همیشه انگشتان زیبای خود را از دست می‌دهد. اگر فردی با چاقو به چشم دیگری زد و او را کور کرد، مجازاتش این نیست که به اندازه همان مدت کوتاه کیفر ببیند، زیرا آن شخص يك عمر کور خواهد بود و همین طور اگر کسی در عرض چند ثانیه و یا چند دقیقه انسان بی‌گناهی را کشت، نمی‌توان گفت کیفر او آن است که به اندازه همان مدت، زندانی شود. برخی از گناهان نیز عواقب شومی دارند و چنین نیست گناهی که در يك ساعت انجام گرفت، مجازاتش نیز تنها يك ساعت تحمل عذاب باشد.

سؤال: آیا وجود افراد ناقص الخلقه که عمری در رنج به سر می‌برند و گاهی مورد اهانت قرار می‌گیرند با عدل خدا سازگار است؟

پاسخ: چنانکه گذشت، عامل بسیاری از ناگواری‌ها خود ما هستیم. افراد ناقص الخلقه هم از مصادیق همین سهل انگاری‌ها هستند، این والدین هستند که باید مسایل بهداشتی و روانی را مراعات کنند، ولی گاهی سهل انگاری می‌کنند و نوزاد ناقص متولد می‌شود. خوشبختانه در روایات پیشوایان معصوم ما به این مسایل توجه شده و تذکراتی در مورد شرایط و زمان آمیزش داده شده است، به امید آنکه برای خواهران و برادران در آستانه تشکیل خانواده کلاس‌هایی گذارده شود که وظایف اسلامی و حقوق هر يك و تربیت فرزند و مسایل آمیزش و سایر احکام اسلام تدریس شود.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که در این میان گناه آن کودک ناقص الخلقه چیست؟

پاسخ ما تنها يك جمله است و آن اینکه گناه خدا چیست؟ اگر نوزاد بی‌تقصیر است، خدا هم منزه است، مقصر واقعی والدین هستند که خواسته یا ناخواسته، دانسته یا ندانسته زمینه تولد چنین فرزندی را فراهم آورده‌اند و قرار نیست که خداوند مأمور اصلاح خرابکاری‌های ما باشد.

اگر من سنگی به سوی شما پرتاب کردم و پیشانی شما شکست نه شما گناهکارید نه خدا؛ گناه از من است که سنگ زدم لکن سختی و درد این گناه را شما تحمل می‌کنید، والدین کوتاهی کرده‌اند ولی بار آن را فرزند می‌کشد. اگر شما خمیر شور یا تلخی را نزد نانوا ببرید و او نان شور یا تلخ به شما تحویل دهد، آیا می‌گویید نانوا ظالم است؟ اگر شما تخم هندوانه کاشتید و هندوانه برداشتید جای اعتراضی باقی می‌ماند؟

هر غذا و روحیه‌ای دارای آثاری طبیعی و ذاتی است که گریز از آن مستلزم به هم خوردن قوانین طبیعی است، هر تخمی میوه‌ای و هر نطفه‌ای نتیجه‌ای دارد که توقع خلاف آن غلط است.

ممکن است بگویید: والدین خبر نداشتند که این عمل در فلان شرایط آثار سوئی روی نوزاد می‌گذارد؟ پاسخ آن است که دانستن یا ندانستن والدین در خاصیت طبیعی اشیا اثر ندارد. اگر ما ندانیم که سیمی برق دارد و دست به آن بگذاریم دچار برق گرفتگی خواهیم شد. برق صبر نمی‌کند تا ببیند اگر ما بی‌اطلاعیم به ما کار نداشته باشد.

بنابراین در این موارد پدر و مادر گناه عمدی نکرده‌اند اما آثار طبیعی و وضعی عمل در جای خود محفوظ است. در غیر این صورت نظام علت و معلولی به هم می‌خورد.

در مورد توهین مردم به افراد ناقص‌الخلقه نیز ناگفته پیداست که توهین مردم تنها به فرهنگ خود آنها مربوط است و ربطی به عدل خداوند ندارد. البته ما نباید نسبت به افراد ناقص‌الخلقه به چشم حقارت نگاه کنیم و در این موضوع سفارش‌های خاصی در آیین مقدس اسلام بیان شده است.

دولت و حاکمان اسلامی نیز مسئولیت دارند که زندگی این افراد را محترمانه تأمین کنند و برای هر یک به تناسب ذوق و استعداد و قدرت خود کار آسان و راحت با درآمدی در حد رفاه ترتیب دهند و بدین وسیله بخشی از سختی‌ها و رنج‌های آنان را جبران نمایند.

يك تقاضا

در پایان پاسخگویی به شبهات، تقاضایی از خوانندگان محترم دارم؛ ما باید در مسایل عقیدتی و فکری، که همان اصول دین و مبانی ایدئولوژی ماست، هیچ‌گونه تردیدی نداشته باشیم و هرگاه شبهه‌ای پیش آمد فوراً از يك اسلام‌شناس سؤال کنیم. باید در دفترچه تلفن خود، شماره تلفن يك یا چند دانشمند را هم داشته باشیم، زیرا همان گونه که يك تيغ کوچک در پا فرو می‌رود و انسان را از حرکت باز می‌دارد و زندگی را بر او تلخ می‌کند، گاهی يك ایراد کوچک نیز در مغز ما فرو می‌رود و ما را از فکر کردن و خوش‌بین بودن باز می‌دارد و زندگی را بر ما ناگوار می‌سازد، به خصوص نوجوانان عزیز در این زمان که گرفتار انواع ایرادها و شبهات می‌شوند، حتماً با يك انسان دانشمند آگاه و متقی در ارتباط باشند.

خاطره

در رژیم طاغوت عده‌ای می‌گفتند: قوانین اسلام با روح تمدن بشری ناسازگار است، زیرا اسلام می‌گوید: باید چهار انگشت کسی که دزدی می‌کند را قطع کرد، اما اگر شکم دزد را سیر کردیم و سیستم اقتصادی را تغییر دادیم خود به خود دزدی پیدا نمی‌شود!

وقتی با آنان به گفتگو نشستم معلوم شد این سخن از يك معلم مارکسیست به آنها القا شده و اینها در محیط درس حرف را شنیده‌اند و جذب شده‌اند.

گفتم: آیا می‌دانید که اسلام دست هر دزدی را قطع نمی‌کند، بلکه حدود بیست شرط برای قطع کردن دست در اسلام مقرر شده است، حالا کدام يك از شما از این شرایط اطلاع دارید؟ همه گفتند: ما خبر نداریم. گفتم: اگر شما از مسایل اسلام آگاه بودید سر کلاس از جا بر می‌خاستید و به معلم می‌گفتید اسلامی که دستور قطع کردن

دست دزد را می‌دهد حدود بیست شرط هم مقرر کرده است که یکی از آنها توجه به زمینه‌های جرم است. شما ای معلّمی که از آن شرایط خبر ندارید لطفاً دخالت نفرمایید، یا لاف‌اقل او را به بحث آزاد دعوت می‌کردید و از اسلام عزیز حمایت می‌کردید.

خواننده عزیز! طبق وعده‌های مکرر قرآن پیروزی نهایی با اسلام است و مردم سراسر جهان در آینده به سراغ اسلام می‌آیند و حکومت حضرت مهدی‌علیه السلام تشکیل می‌شود و این وعده‌ها شرایطی دارد:

۱- توجه دنیا به اسلام.

۲- شناخت اسلام.

۳- گرایش به اسلام.

شهادی ما در انقلاب اسلامی توجه مردم را به اسلام جلب کردند و گام اول برداشته شد.

اکنون نوبت ماست که گام دوم را برداریم و آن شناخت اسلام و شناساندن آن است و گام سوم گرایش مردم به اسلام است که پس از سرخوردگی از ایسم‌ها به سراغ آن خواهند آمد.

ما باید لاف‌اقل هفته‌ای یک کتاب مفید از نویسندگان دانشمند و بی‌غرض بخوانیم تا روز به روز به اطلاعات اسلامی ما اضافه شود. امام رضاعلیه السلام می‌فرماید: اگر مردم با مکتب و سخن ما آشنا شوند، به سوی ما گرایش پیدا می‌کنند.

در سیر مطالعاتی اولین گام را باید در مطالعه کتاب‌های اعتقادی و جهان‌بینی برداشت، زیرا زیربنای اعمال ما فکر ماست که باید با استدلال محکم و بر اساس عقل و فطرت، آن را انتخاب کنیم.

عدالت اجتماعی

در بخش قبل، از عدل خدا بحث کردیم و این بخش را به عدالت اجتماعی اسلام اختصاص می‌دهیم.

چون دامنه بحث گسترده است، به طور فشرده مطالبی را از قرآن و نهج‌البلاغه ذکر می‌کنیم و کمی هم آنها را توضیح می‌دهیم. مطالب این جزوه معرّف مکتب ما و آگاهی از آن برای عموم مفید است.

در ابتدای بحث مناسب است به این نکته اشاره کنیم که بحث عدالت اجتماعی جزء اصول عقاید ما نیست، گرچه موضوعی بسیار ارزشمند و زیر بنای هر نظام سعادت آفرین است.

هدف ما از بحث عدالت اجتماعی، بیان آیات و روایاتی است که قرآن کریم و پیشوایان معصوم‌علیهم السلام در آنها به حفظ حقوق و مساوی بودن تمام مردم در برابر قانون و نفی تبعیض و استثمار و ظلم، فرمان داده‌اند و نیز بیان بیش از چهل خاطره از روش پیامبر گرامی اسلام و پیشوایان معصوم در زمینه تقسیم عادلانه بیت‌المال و نمونه‌هایی از اخوت و برادری اسلامی.

عدالت و مساوات

مفهوم عدالت با مساوات نزدیک به یکدیگرند. قطعاً در شرایط مساوی، عدالت همان مساوات است. اگر چند کارگر، با تخصص و سابقه و توان کار یکسان، در يك زمان مساوی کاری را انجام دهند، عدالت حکم می‌کند که از دستمزد یکسانی نیز برخوردار شوند. اما با وجود تفاوت و اختلاف در خصوصیات یاد شده، قطعاً تساوی در حقوق خلاف عدالت است. بنابراین نمی‌توانیم عدالت را به مساوات معنا کنیم، بلکه صحیح آن است که بگوییم: عدالت، رعایت حق است. خواه آن حق، میان افراد مساوی باشد یا نباشد.

جایگاه عدالت در اسلام

با سیری کوتاه در آیات و روایات به وضوح در می‌یابیم که فضای اسلام، فضای عدالت است. آیات و روایات فراوانی مردم را به عدالت و پاسداری از آن توصیه و امر می‌کند و از ظلم و ستم و خیانت باز می‌دارد. اسلام مکتب عدل و اعتدال است و امت اسلامی، امت میانه و وسط است، نظام آن عادلانه است؛ اسلام اگر نماز دارد زکات هم دارد، اگر تولی و دوستی اولیای خدا را دارد تبری و دوری از دشمنان هم دارد؛ اگر از علم طرفداری می‌کند از عمل هم پشتیبانی می‌نماید، اگر ایمان را مطرح می‌کند عمل صالح را هم در کنار آن لازم می‌داند، اگر توکل به خدا را سفارش می‌کند، دستور فعالیت و تلاش هم می‌دهد. اگر مالکیت را محترم می‌شمرد اجازه سوء استفاده از مالکیت را هم نمی‌دهد، اگر دستور عفو می‌دهد، در اجرای حدود، به داشتن قاطعیت نیز سفارش می‌کند و می‌گوید: رحم در شما اثر نکند و شما را از مجازات مجرم باز ندارد. به امام‌علیه السلام می‌گویند: فلانی نمازهای با توجهی می‌خواند، حضرت می‌پرسد: «کیف عقله؟» (بحارالانوار، ج ۱، ص ۸۴).

طرز تفکر او چگونه است؟

یعنی اگر در عبادت فردی، کمالی دارد باید در نحوه تعقل و تفکر او هم دقت نمود. یا در جایی دیگر می‌خوانیم که نزد امام‌علیه السلام از فردی تعریف زیادی می‌کنند، امام می‌فرماید: «کیف صلاته؟» نماز او چگونه است؟

رابطه عدالت اجتماعی با جهان‌بینی الهی

برخی شعارهای دهن پر کن وجود دارد که تا از ریشه‌ای اصیل مایه نگرفته باشد، از مرز شعار خارج نمی‌شود؛ «عدالت اجتماعی» از شعارهایی است که تمام رژیم‌ها از آن دم می‌زنند و خود را طرفدار آن می‌دانند ولی عملاً در هیچ نظام غیر الهی اثر چشم‌گیری از آن مشاهده نمی‌کنید، زیرا این شعار به ریشه درست و صحیحی متصل نیست.

در اسلام، مساوات و برابری از ریشه‌های عمیقی سرچشمه می‌گیرد، از جمله:

- ۱- هستی زیر نظر خدای حکیم، حکیمانه اداره می‌شود و هرج و مرجی در آن نیست تا هر کسی به دلخواه خود کاری انجام دهد و تنها خود را ببیند.
 - ۲- تمام رفتار و کردار و حتی افکار ما زیر نظر خداست و همه باید در دادگاه عدل او پاسخگو باشیم.
 - ۳- همه ما از خاک هستیم و عاقبت، همه به خاک بر می‌گردیم و میان ذرات خاک فرقی نیست تا میان من و دیگری فرقی باشد.
 - ۴- مردم، بندگان خدا هستند و دوستی و محبت آنان مورد رضای خداست و بهترین مردم خیرخواه‌ترین آنان است.
 - ۵ - هستی بر مبنای عدل و حکمت آفریده شده و از مرز و قانون حقی که آفریدگار برای آنها مقرر داشته است تجاوز نمی‌کند.
 - ۶- پدر و مادر همه ما یکی است.
- این تلقی از جهان و انسان بر مبنای جهان‌بینی الهی، مساعدترین زمینه برای پذیرش عدالت و دوری از ظلم و ستم نسبت به هم‌نوع خود است.

عدالت‌خواهی فطری است

خداوند در قرآن می‌فرماید: ما آشنایی با خوبی‌ها و بدی‌ها را به طور فطری در انسان قرار داده ایم: «فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» (سوره شمس، آیه ۸).

کودکی را در نظر بگیرید که سیبی نزد شما می‌سپارد تا برود و کمی آب بنوشد، هنگامی که بر می‌گردد، اگر متوجه شود شما مقداری از سیب او را خورده‌اید با ناراحتی نگاهی به شما می‌کند و با این نگاه می‌گوید که من شما را امین دانستم و سیب را به امانت نزد شما سپردم، چرا به امانت خیانت کردی؟! این معنا در ذهن کودک هست خواه به زبان آورد یا نیاورد. ملاحظه می‌فرمایید که درک بدی خیانت مسأله‌ای است که به معلّم و مربّی نیاز ندارد و انسان از احساس و فطرتی که دارد آن را بد می‌داند.

عدالت هم از چیزهایی است که انسان فطرتاً آن را دوست دارد و به همین دلیل حتی ستمگران ظلم خود را توجیه می‌کنند و سعی دارند کار خود را عادلانه جلوه دهند.

گاهی چند نفر با یکدیگر شریک می‌شوند و دست به يك دزدی می‌زنند ولی بعد از آنکه اموال سرقت شده را به مکان دیگری انتقال دادند، در زمان تقسیم می‌گویند: بیایید اموال را عادلانه تقسیم کنیم! این سخن گاهی ناخود آگاه گفته می‌شود و اگر هم به زبان نیاورند قلباً تقسیم عادلانه را دوست دارند و اگر یکی از آنان بخواهد سهم زیادتری بردارد ناراحت می‌شوند.

در همه جوامع اگر کسی برای تحقق بخشیدن به عدالت جلو ستمگران ایستادگی کند، مورد تحسین است و این نیست مگر به خاطر اینکه حمایت از عدل و مبارزه با ظلم، خواسته عقلی، طبیعی و فطری هر انسانی است.

مکتب انبیا، قانون عادلانه

وجود قوانین عادلانه شرط لازم برای اجرای عدالت در جامعه است. شاید کمتر حکومتی باشد که از حق و عدالت سخن نگوید و خود را حامی حقوق و مصالح جامعه نداند.

قانون باید به تمام ابعاد انسان توجه داشته باشد. قانونی که انسان در آن يك موجود شهوی و یا شکمی است، قانونی که اصولش خوراك، پوشاك و مسكن است، نمی‌تواند عادلانه باشد، زیرا برنامه‌ریزی آن بر اساس مادّی‌نگری است.

قانونی می‌تواند انسان را به رشد و کمال مطلوب برساند که قانون‌گذارش از هوس‌های شخصی و گروهی دور بوده و از استبداد فردی یا گروهی برکنار باشد.

علاوه بر آنکه باید دید قانونگذار طبق کدام معیار قوانین عادلانه مقرر می‌کند؟ و حافظ مصالح کدام طبقه و گروه است؟

بر این اساس، ما شریعت و قوانینی را که پیامبران برای بشر آورده‌اند، بر قوانین بشری ترجیح می‌دهیم. زیرا اولاً به تمام ابعاد مادّی و معنوی انسان توجه دارند و از علم و حکمت بی پایان الهی سرچشمه گرفته‌اند و ثانیاً قوانین آنها در پی حفظ منافع شخصی یا گروهی نیست و از هر گونه هوی و هوس به دور می‌باشد.

عدالت، شرط مسئولیت

در اسلام، تمام پست‌های حسّاس به عهده افراد عادل است، یعنی کسانی که سوء سابقه‌ای پیش مردم نداشته و به صلاحیت و پاکی معروف باشند. از قاضی تا شاهد و منشی دادگاه همه باید در هر مرحله ای که هستند عادلانه بگویند و بنویسند. در نماز جمعه و جماعت باید امام عادل باشد. مرجع تقلید و رهبر جامعه و مسئول بیت‌المال گرفته باید عادل باشند.

مسئولان و کلید داران نظام باید فقط به خدا وابسته باشند و عدالت پیشه باشند تا مردم نیز با رغبت عدالت را بپذیرند.

کوتاه سخن اینکه اسلام اهمّیت خاصی به عدالت داده و آن را در تار و پود جامعه و در مسایل حقوقی و اجتماعی و خانوادگی و اقتصادی شرط اساسی دانسته است.

استقرار عدالت، هدف انبیا

قرآن برای انبیا مسئولیت‌هایی را بیان فرموده که انجام آنها از سوی انبیا و مردم، به استقرار عدالت اجتماعی در جامعه منتهی می‌گردد. در اینجا فهرستی از کارنامه آن رهبران معصوم را بیان می‌کنیم:

۱- دعوت مردم به بندگی خدا و اجتناب از طاغوت‌ها.

«أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (سوره نحل، آیه ۳۶).

بندگی خدا کنید و از طاغوت دوری بجوید.

۲- انذار و تبشیر.

«إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا» (سوره بقره، آیه ۱۱۹).

ما تو را به حقّ فرستادیم تا مردم را از مفسد گناه و عذاب آخرت بترسانی و به وعده‌های الهی بشارت دهی.
۳- تعلیم و تربیت.

«يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ» (سوره جمعه، آیه ۲).

پیامبر را برای مردم فرستاد تا هم مردم را تربیت کند و هم به آنان مطالب مورد نیاز را بیاموزد.

۴- مبارزه با خرافات و موهومات.

«وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (سوره اعراف، آیه ۱۵۷).

پیامبر سنگینی‌ها و غل و زنجیرهایی را که بر مردم نهاده شده برمی‌دارد و آنان را آزاد می‌سازد.

۵ - رسوا کردن خط‌های انحرافی و رهبران گمراه.

«وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ» (سوره انعام، آیه ۵۵).

انبیا آمده‌اند تا افشاگر راه مجرمان باشند و دیگران را از آن برحذر دارند.

۶- تشکیل جامعه‌ای که مردم در آن به عدل قیام کنند و در روابط خانوادگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی با دوست و دشمن رفتاری عادلانه داشته باشند.

هدف انبیا آن است که ایمان به خدا و معاد را چنان در مردم زنده کنند و چنان اخلاق و طرز تفکر الهی را در تار و پود

فرد و جامعه نفوذ دهند که خود مردم به عدالت برخیزند و جامعه عادلانه تشکیل دهند. قرآن می‌فرماید:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (سوره حدید، آیه ۲۵).

ما پیامبران را با در دست داشتن دلایل روشن و کتاب آسمانی و معیار سنجش حقّ و باطل، برای مردم فرستادیم تا مردم در پرتو این رهبران و قوانین آسمانی، به عدل قیام کنند.

و از آنجا که جامعه عادل، هم به قدرت معنوی نیاز دارد و هم به قدرت مادی، در آیه فوق به هر دو قدرت اشاره

شده است، «بیّنات، کتاب و میزان» هر يك، قدرت و پشتوانه معنوی برای استقرار عدل است و جمله «وَأَنْزَلْنَا

الْحَدِيدَ» که در دنباله آیه آمده است به قدرت مادی اشاره می‌کند تا متخلّفان بدانند که هر گاه لجاجت و کار شکنی

کنند با قدرت سرکوب می‌شوند !

بنابراین استقرار عدالت اجتماعی یکی از اهداف انبیاست.

لذا قرآن کریم از مؤمنان می‌خواهد که برای برپایی عدالت در جامعه قیام کنند: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ

بِالْقِسْطِ» (سوره نساء، آیه ۱۳۵).

قیام به يك کار، به معنای آن است که آن را کامل و درست انجام دهیم به طوری که هیچ نقص و کجی در آن

مشاهده نشود.

صاحب تفسیر المنار در ذیل این آیه بحث مفصّلی دارد و می‌گوید:

«قَوَّامِينَ» جمع «قَوَّام» به معنای مبالغه در کار است. قَوَّامِينَ، کسانی هستند که به وجه اتمّ و اکمل به عدل قیام

می‌کنند.

عبارت «قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ» بلیغ‌ترین و مؤکّدترین عبارتی است که در مورد قیام به عدل به کار می‌رود.

و رساتر و گویاتر آنکه می‌فرماید: «کونوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ» یعنی خصیصه قیام به عدل باید یکی از صفات و ملکات راسخه در نفوس شما باشد تا همواره با دَقَّت ویژه و عنایت تمام، ملتزم به عدل باشید.

اهمیت عدالت در روایات

توجه به عدالت و جایگاه والای آن، در روایات متعدّد و متواتر به چشم می‌خورد، از جمله:

* پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله فرمودند: «عَدْلُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً قِيَامٌ لَيْلًا وَ صِيَامٌ نَهَارًا» (جامع السّعادات، ج ۲، ص ۲۲۳).

يك ساعت به عدالت رفتار کردن، از هفتاد سال عبادتی که روزهای آن روزه و شب‌های آن احیا داشته باشید بهتر است.

* در روایتی دیگر فرمودند: «لَعَمَلُ الْإِمَامِ الْعَادِلِ فِي رَعِيَّتِهِ يَوْمًا وَاحِدًا أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الْعَايِدِ فِي أَهْلِهِ مِائَةَ عَامٍ أَوْ خَمْسِينَ» (نظام الاسلام السياسي، ص ۷۱).

عمل يك روز رهبر و مسئولی که میان مردم به عدالت رفتار کند، از عمل یکصد یا پنجاه سال کسی که در میان اهل و عیال خود مشغول عبادت باشد بهتر است.

* حضرت علیّ علیه السلام فرمود: «فِي الْعَدْلِ صَلَاحُ الْبَرِيَّةِ وَالْإِقْتِدَاءُ بِسُنَّةِ اللَّهِ» عدالت، هم مصلحت مردم است و هم اقتدا به روش الهی است.

* همچنین آن حضرت فرمود: «الْعَدْلُ حَيَاةُ الْجَوْرِ مَمَحَاتٌ» (مستدرک، ج ۱۱، ص ۳۱۹). عدالت، حیات و ظلم، مرگ اجتماع است.

آری، مردمی که پذیرای ظالم و تسلیم ظلم می‌شوند، در حقیقت مردگانی بیش نیستند.

* امام صادق علیه السلام فرمود: «الْإِمَامُ الْعَادِلُ لَا تُرَدُّ لَهُ دَعْوَةٌ» (دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۴۱). هرگز دعای رهبر عادل ردّ نمی‌شود.

امام کاظم علیه السلام در تفسیر آیه «يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» فرمودند: زمین با استقرار عدالت و اجرای حدود الهی زنده می‌شود.*** کافی، ج ۷، ص ۱۷۴.

سنگینی عدالت

میوه عدالت به کام کسی که عدالت به نفع اوست بسیار شیرین ولی در کام کسی که اجرای عدالت به ضرر اوست تلخ است. لذا اسلام پیوسته مردم را متوجه جایگاه و اهمیت عدالت می‌سازد و آنها را به جهاد با نفس و مبارزه با هوا و هوس دعوت می‌نماید، زیرا تا انسان بر تمایلات درونی و هوا و هوس خود غالب نشود، تن به عدالت نخواهد داد و زمینه‌ای برای اجرای عدالت نیز فراهم نخواهد شد.

آری، توصیف عدالت بسیار آسان، اما تشخیص موارد آن مشکل و پیاده کردن و اجرای آن به مراتب سخت‌تر است.

عوامل انحراف از عدالت

انحراف از مرز عدالت عواملی دارد که با استفاده از قرآن برخی آنها را ذکر می‌کنیم.
محبت بی‌جا

اولین عامل انحراف، علاقه‌ها و روابط خانوادگی و خویشاوندی است، قرآن در این باره می‌فرماید: «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوِ عَلَیْ أَنْفُسِکُمْ أَوْ الْوَالِدِینَ وَ الْأَقْرَبِینَ إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقِیرًا قَالَهُ أُولَیْ یَهْمَا» (سوره نساء، آیه ۱۳۵).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به عدالت قیام کنید و گواهی‌های شما فقط برای خدا باشد، گرچه به زیان شما یا والدین و بستگانتان تمام شود و فقیر بودن یا غنی بودن، در گواهی شما اثر نکند، زیرا خدا سزاوارتر است به اینکه از آنها حمایت کند.

یعنی مسئولیت شما دفاع از حق است بدون هیچ گونه ملاحظه فامیلی یا اقتصادی.
این آیه هشدار می‌دهد که مبدا مسایل عاطفی و فامیلی شما را از مرز عدالت دور کند.
دشمنی بی‌مورد

دومین عامل خروج از مسیر عدالت، دشمنی‌های بی‌مورد و عقده‌گشایی‌ها و انتقام‌جویی‌هایی است که انسان تحت تأثیر آن قضاوت می‌کند. در این زمینه قرآن می‌فرماید:
«یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَ لَا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَیْ آلَآءٍ تَعْدِلُوا إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» (سوره مائده، آیه ۸).

ای کسانی که ایمان دارید! برنامه شما قیام خالصانه و شهادت عادلانه باشد، دشمنی با قومی سبب انحراف شما از مرز عدالت نشود تا خرده حساب‌های سابق را تصفیه کنید، به عدالت رفتار کنید که به تقوا نزدیک‌تر است.
دنیاپرستی

سومین عاملی که انسان را از مدار عدالت خارج می‌کند، دنیاپرستی و مال‌اندوزی از طریق حرام است. قرآن در این زمینه هشدار داده و می‌فرماید: «وَ لَا تَأْکُلُوا أَمْوَالِکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تَدُلُّوْا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْکُلُوْا فَرِیقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (سوره بقره، آیه ۱۸۸).

اموال یکدیگر را به باطل و ناحق در میان خود نخورید و برای خوردن قسمتی از اموال مردم به گناه، قسمتی از آن را به قضاوت ندهید، بر فرض که قاضی به نفع شما حکم صادر کرد، شما که می‌دانید این قضاوت به خاطر رشوه بوده، تصرف در آن حرام است و حکم ظاهری قاضی سبب مالک شدن واقعی خلافکار نمی‌شود.

امام صادق علیه السلام فرمود: «وَأَمَّا الرَّشَاءُ فِي الْحُكْمِ فَهِيَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ» (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۶۲. رشوه در قضاوت، کفر به خداوند بزرگ است.

در حدیث معروفی از رسول خدا صلی الله علیه وآله می‌خوانیم: «لَعَنَ اللَّهُ الرَّاشِيَّ وَالْمُرْتَشِيَّ وَالْمَاشِيَ بَيْنَهُمَا» (بحار الانوار، ج ۱۰۴، ص ۲۰۷).

خداوند رشوه دهنده و رشوه گیرنده و واسطه میان آن را از رحمت خود دور گردانده است.

البته گاهی با اسم‌های فریبنده نظیر هدیه، هبه، حقّ الزّحمة، پاداش و انعام، روی این عمل خلاف سرپوش می‌گذارند.

به پیامبر اسلام خبر دادند که یکی از فرماندارانش رشوه‌ای به شکل هدیه پذیرفته است. حضرت بر آشفت و به او فرمود: چرا آنچه حقّ تو نیست می‌گیری؟ گفت: آنچه گرفته‌ام هدیه است نه رشوه! پیامبر فرمود: «أَرَأَيْتَ لَوْ قَعَدَ أَحَدُكُمْ فِي دَارِهِ وَ لَمْ يُؤَلِّهِ عَمَلًا أَكَانَ النَّاسُ يُهْدُونَهُ شَيْئًا؟!» (الامام علی علیه السلام، ج ۱، ص ۱۵۵. اگر شما در خانه بنشینید و مسئولیتی نداشته باشید آیا مردم به شما هدیه می‌دهند؟

روش عادلانه قرآن

قرآن که کتاب عدل و عدالت است و برای برپایی عدالت نازل شده، تمام دستورات اجرایی و روش تربیتی آن نیز بر اساس عدل است. با سیری در قرآن، روش عادلانه آن را در همه موضوعات مشاهده می‌کنیم و انصاف و عدالت و بی‌طرفی را در تمام برنامه‌های آن به وضوح می‌بینیم، اینک چند نمونه را بیان می‌کنیم:

۱- با تمام امتیازاتی که قرآن دارد، کتاب‌های آسمانی قبل از خود را نادیده نمی‌گیرد و می‌فرماید: «وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» (سوره آل عمران، آیه ۳).

کتاب‌های تحریف نشده تورات و انجیل که قبل از من بوده مورد قبول است و این نمونه‌ای از انصاف است.

۲- قرآن اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان) همه را يكجا نمی‌کوبد و می‌فرماید: بعضی از آنان به قدری امین هستند که اگر مال بسیاری هم نزد آنها به امانت بسپاری خیانت نمی‌کنند و آن را کامل و سالم ردّ می‌کنند ولی بعضی از آنان به قدری پست و خائن هستند که اگر دیناری نزد آنان امانت بگذاری دیگر پس نمی‌دهند. *** سوره آل عمران، آیه ۷۵.

این نمونه‌ای از سخن حقّ و بیان منصفانه قرآن است درباره کسانی که آن را نپذیرفتند.

در روایات سفارش شده است که در گفتگوهای علمی اگر بحث از مدار عدالت و جستجوی حقّ خارج و به جدال کشیده شد از بحث کناره‌گیری کنید، هر چند حقّ با شما باشد.

۳- قرآن کریم وقتی می‌خواهد مشروبات الکلی را تحریم کند، بادیدی منصفانه و واقع‌بینانه ابتدا به منافع اقتصادی که از راه شراب‌سازی و امثال آن به دست می‌آید اشاره می‌کند و سپس می‌فرماید: «وَأَثَمَهُمَا اکْبَر...» *** سوره بقره، آیه ۲۱۹.

ضرر شراب بزرگ‌تر از منافع زود گذر آن است.

عدالت نسبت به کفار و دشمنان

در اسلام، اجرای عدالت نه تنها درباره دوستان و مؤمنان، که درباره دشمنان در حال جنگ نیز سفارش شده است:

۱- «فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ يَمِثْلَ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ» (سوره بقره، آیه ۱۹۳).

اگر به شما تعدی و تجاوزی صورت گرفت، تنها به همان مقدار می‌توانید مقابله به مثل کنید. عدالت در جنگ به معنای ترس و زبونی و تسلیم در برابر دشمن نیست، بلکه اگر آنان حمله کردند شما مقابله به مثل کنید.

۲- «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ» (سوره اسراء، آیه ۳۳).

هر که بی تقصیر و مظلومانه کشته شود برای ولی او تسلط و اختیار قرار داده‌ایم که اگر خواست قصاص کند و انتقام بکشد و اگر خواست خون بها بگیرد و عفو کند، لکن اولیا و سرپرستان مقتول حق ندارند در انتقام و قصاص، اسراف و زیاده روی کنند.

این آیه اشاره به یکی از تعصبات زمان جاهلیت دارد که اگر شخصی از قبیله و فامیلی کشته می‌شد، تمام قبیله به خونخواهی او به پا می‌خاستند و تا چند نفر را به انتقام همان يك نفر نمی‌کشتند، آرام نمی‌گرفتند، قرآن در برابر این تعصب نابجا به عدالت دستور می‌دهد و می‌فرماید: «فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ» (سوره اسراء، آیه ۳۳). در قصاص و انتقام زیاده‌روی نکنید، شما تنها حق دارید قاتل را به سزای عمل خود برسانید.

حضرت علی‌علیه السلام پس از ضربت خوردن، به دو فرزند عزیزش امام حسن و امام حسین‌علیهم‌السلام وصیت کرد: «لَا تَقْتُلَنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي» به خاطر کشته شدن من دست به قتل عام نزنید بلکه تنها قاتلم - ابن ملجم - را بکشید و سپس می‌فرماید: «فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ» (نهج‌البلاغه، نامه ۴۷). او يك ضربت به من زد شما هم يك ضربت به او بزنید.

۳- «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (سوره ممتحنه، آیه ۸).

خداوند از احسان و نیکویی و انصاف نسبت به کسانی که در کار دین با شما جنگ نکرده‌اند و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند منع نمی‌کند. شما نسبت به این کافران که بی آزارند به عدالت و انصاف رفتار کنید که خداوند اهل انصاف را دوست دارد.

در صدر اسلام مسلمانی دزدی کرد، همین که متوجه آشکار شدن موضوع شد، جنس مسروقه را به داخل خانه يك یهودی پرتاب کرد. آیه نازل شد که یهودی در این ماجرا بی‌تقصیر است.

اسلام می‌گوید: یهودی بی‌تقصیر را رها کنید ولی بر مسلمانی که دزدی کرده، حد جاری کنید.

۴- «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ» اگر اهل عفو و صبر نیستید و بنا دارید حتماً عقوبت کنید پس عقوبت کنید همانند آنچه خودتان مورد عقوبت قرار گرفته‌اید نه سخت‌تر، در عین حال اگر صبر کنید بهتر است. «وَإِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ» (سوره نحل، آیه ۱۲۶).

۵ - «لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ ۤأَلَّا تَعْدِلُوۡا» (سوره مائده، آیه ۷).

دشمنی با ملت، شما را به بی عدالتی وادار نکند.

۶ - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گروهی را برای روشن شدن تکلیف یهودیان خبیر به آن منطقه فرستاد. یکی از یهودیان اموال خود را در پناه کوهی قرار داد و به استقبال مسلمانان آمد و اظهار اسلام کرد. بعضی از مسلمانان گفتند: اسلام او از روی تزویر و حيله است، او به خاطر ترس از جان و اموال خود اظهار اسلام می کند و او را کشتند، آیه نازل شد: «لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَصَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (سوره نساء، آیه ۹۴).
به شخصی که اظهار اسلام می کند نگویید تو مسلمان نیستی تا بدین وسیله راه کشتن او را نزد خود هموار کنید و او را به ناحق بکشید و اموال او را به غنیمت برید، از این قضاوت های عجولانه دوری کنید.

البته معنای این حرف زودباوری و تسلیم در برابر حيله دشمن هم نیست، زیرا در پایان همین آیه سفارش شده که در چنین مواردی لازم است تحقیق کنید؛ نه در کشتن عجله کنید و نه ساده لوحانه به هر اظهار ایمانی دل ببندید، بلکه راه میانه که همان تحقیق و بررسی است و این است مکتب ما در برخورد با مخالفان که نسبت به افراد بی آزار، عدالت و محبت و نسبت به افراد موذی عقوبت و جزای به مثل شود.

دیه و قصاص، ضامن عدالت اجتماعی

قانون قصاص اسلامی، برای حفظ عدالت و امنیت است، که نه همچون قوانین یهود تنها روی قصاص تکیه می کند و نه مانند مسیحیت کنونی فقط راه عفو یا دیه را به پیروان خود اعلام می دارد، بلکه صاحب حق را میان قصاص و عفو و دیه مخیر دانسته است.

زیرا گاهی قصاص، مفاسدی را ایجاد می کند و حتمی بودن آن دور از عقل است، نظیر آن که قاتل و مقتول با هم برادر یا خویشاوند باشند که در این صورت الزام به قصاص، برای فامیل سبب غم و اندوه بیشتر می شود و از طرفی، اگر مجازات قتل، تنها خون بها باشد، سبب جرأت قاتل و سایر جنایتکاران می شود. لذا اسلام حکم اصلی را قصاص قرار داده و فرموده است: «و لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (سوره بقره، آیه ۱۷۹).

البته در کنار آن حکم عفو و خون بها را هم گذاشته و اختیار آن را به اولیای مقتول داده است. «فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ» (سوره بقره، آیه ۱۷۸).

عدالت در قصاص

در زمان پیامبر دو طائفه سرشناس یهود به نام «بنی نظیر» و «بنی قریظه» در مدینه زندگی می کردند. بنی نظیر قدرت مند و زورگو بود و اگر یکی از آنها فردی از قبیله دیگر را به قتل می رساند قصاص درباره او اجرا نمی گردید ولی هرگاه یکی از بنی قریظه مرتکب قتل می شد او را اعدام می کردند.

با ظهور اسلام این تبعیض برداشته شد. بنی نظیر که اسلام آورده بودند از پیامبر خواستند به همان روش جاهلی و زورگویی باقی بمانند و حق قصاص همچنان يك طرفه و به نفع آنان باشد؛ اما پیامبر پذیرفت و فرمود: عدالت در قصاص، تنها مخصوص اسلام نیست، بلکه در تورات هم بیان شده است. «و كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا»

اگر کسی عمداً بی‌گناهی را به قتل برساند، اولیای مقتول می‌توانند قاتل را اعدام نمایند. «أَنَّ النَّفْسَ يَالنَّفْسَ»
اگر کسی عمداً به چشم دیگری آسیب برساند و آن را از بین ببرد، او نیز می‌تواند چشم او را از بین ببرد. «وَالْعَيْنَ
يَالْعَيْنَ»

در برابر بینی، بینی آن شخص بریده می‌شود. «وَالْأَنْفَ يَالْأَنْفَ»

در برابر گوش، گوش جنایتکار بریده می‌شود. «وَالْأذُنَ يَالْأذُنَ»

اگر دندان شخصی را شکستند، او در مقابل می‌تواند دندان جانی را بشکند. «وَالسِّنَّ يَالسِّنَّ»

و به طور کلی هر کس به عمد جراحی بر دیگری وارد کرد، در مقابل می‌توان او را قصاص کرد. «وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ»

البته صاحب حق می‌تواند قصاص را ببخشد و دیه بگیرد. «فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ»

و سرانجام قرآن می‌فرماید: هر کس بدانچه خدا فرورستاده حکم نکند، ستمکار است. «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ

اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (سوره مائده، آیه ۴۵).

بنابراین، حکم قصاص بطور عادلانه و بدون هیچ گونه تبعیض و تفاوت در مورد هر شخصیت، قبیله، نژاد و طبقه
اجتماعی، اجرا می‌گردد.

گستره عدالت در اسلام

اسلام نه فقط پیروان خود را به رعایت عدالت سفارش نموده است، بلکه در وضع مقررات دینی و تکالیف شرعی،
خود نیز انصاف را رعایت کرده و متناسب با شرایط افراد برای آنان تکلیف معین ساخته و در صورت اضطرار تکلیف را از
آنان برداشته است.

اکنون به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

میان‌روی در عبادت

در روایات، بسیار سفارش شده که هرگاه برای انجام امور غیر واجب آمادگی روحی ندارید، آن را به خود تحمیل
نکنید و سعی کنید عبادت را با نشاط آمادگی قلبی انجام دهید. امام صادق علیه السلام فرمود: «لَا تُكْرَهُوا إِلَى
أَنْفُسِكُمُ الْعِبَادَةَ» (کافی، ج ۲، ص ۸۶).

عبادت را بر خود تحمیل نکنید.

در حدیث دیگر می‌خوانیم: «لَا تُكْرَهُوا عِبَادَةَ اللَّهِ إِلَى عِبَادِ اللَّهِ» (وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۰۹). عبادت خدا را بر

بندگان خدا تحمیل نکنید.

همچنین در تربیت کودکان سفارش شده که به آنان آزادی بیشتری بدهید و نگذارید با سختی، عبادتی را که هنوز
بر آنان واجب نشده انجام دهند.

عدالت در احکام نماز و روزه

* کسی که دسترسی به آب ندارد و یا آب برای او ضرر دارد، تیمم کند.

* کسی که نمی‌تواند ایستاده نماز بخواند، نشسته و اگر نشسته نمی‌تواند، خوابیده نماز بخواند.

* در میدان جنگ به صورت نماز خوف و در حال مسافرت، به صورت قصر و شکسته نماز بخواند.

* کسی که بر اثر بیماری یا پیری، نمی‌تواند روزه بگیرد، روزه بر او واجب نیست.

عدالت در احکام زکات و خمس

* کشاورزی که با آب باران مزرعه‌اش را آبیاری می‌کند و دیم کار است، باید مقدار بیشتری زکات بپردازد و اگر زمین را با مخارج خود آبیاری می‌کند، مقدار زکات نصف می‌شود.

* اگر دامدار، برای گوسفندانش علوفه می‌خرد، زکاتی بر او واجب نمی‌شود ولی چنانچه دام او در بیابان و صحرا می‌چرد، لازم است زکات بپردازد.

* در خمس، به آن مقداری که خرج و هزینه طبیعی و عادی يك فرد و در شأن اوست، خمس تعلق نمی‌گیرد.

عدالت در احکام جهاد

* کسانی که از قدرت و توانایی کمتری برخوردارند، تکلیف و مسئولیت کمتری به عهده دارند. قرآن حضور افراد نابینا، ناتوان و بیمار را در جبهه جنگ و جهاد، لازم نمی‌داند. «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ» (سوره نور، آیه ۶۱).

* کسی که در میدان جنگ صاحب اسب است و سواره می‌جنگد، هنگام تقسیم غنائم، سهم او دو برابر است.

عدالت در ستایش و انتقاد

* حضرت علی‌علیه السلام می‌فرماید: «الثَّناءُ يَأْكُثَرُ مِنَ الْأَسْتِحْقَاقِ مَلَقٌ وَ التَّقْصِيرُ عَنِ الْأَسْتِحْقَاقِ عَيٌّْ أَوْ حَسَدٌ» (نهج البلاغه، حکمت ۳۴۷).

اگر کسی را بیش از اندازه لیاقت مدح کردید، چاپلوس خواهید بود و اگر شهادت مدح کردن را به مقدار لازم نداشتید، معلوم می‌شود یا عاجز هستید و یا حسود که روحتان تحمل مدح دیگران را ندارد.

بنابراین ما باید در مدح دیگران عدالت و انصاف را مراعات کنیم و گرنه به یکی از دو عیب گرفتاریم.

* در انتقاد هم باید عدالت مراعات شود؛ حضرت علی‌علیه السلام می‌فرماید: «الْأَفْرَاطُ فِي الْمَلَامَةِ يَشْبُ نِيرَانُ اللَّجَاجِ» (بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۳۲).

زیاده‌روی در سرزنش، سبب شعله‌ور شدن آتش لجاجت شده و اثر معکوس دارد.

عدالت در اظهار محبت

در مورد اظهار محبت به فرزندان نیز پدران و مادران باید دقیق باشند، زیرا محبت بیش از اندازه، سبب لوس شدن فرزند می‌شود.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: وای بر پدران و مادران آخر الزمان که علاقه زیاد و راحت طلبی آنها برای فرزندان خود، باعث خودخواهی و بیزاری فرزندان می شود.*** مستدرک، ج ۱۵، ص ۱۶۴.

البته در حدیث می خوانیم: «مَنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ صَبًّا» (کافی، ج ۶، ص ۴۹).

هر که کودکی دارد باید خودش نیز همچون کودک رفتاری کودکانه داشته و با او مأنوس و همگام شده و بدین وسیله نیازهای روحی او را تأمین نماید.

عدالت در مخارج زندگی

اسلام در تأمین هزینه های زندگی همچون سایر موارد راه میانه را پیشنهاد کرده و خداوند در ستایش بندگان شایسته خود می فرماید:

«وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» (سوره فرقان، آیه ۶۷).

آنان به هنگام انفاق، نه مرتکب اسراف می شوند و نه تنگ نظری و بخل نشان می دهند بلکه راه میانه را در نظر می گیرند.

خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سفارش می کند: «لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ» (سوره اسراء، آیه ۲۹).

در انفاق، دستت را به گردن قفل نکن (کنایه از اینکه بخل نوز) و از سوی دیگر هر چه را هم که داری انفاق مکن، چون ممکن است پس از چندی نیازمند شوی.

مسأله میانه روی در زندگی، تحت عنوان «الاقْتِصَادُ فِي الْمَعِيشَةِ» در روایت ما زیاد مورد عنایت قرار گرفته است. عدالت در محیط خانه

قرآن می فرماید: اگر می ترسید که نتوانید میان چند همسر به عدالت رفتار کنید، به يك همسر اکتفا کنید. «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً» (سوره نساء، آیه ۳، آری، کسی حق گرفتن بیش از يك همسر را دارد که بتواند در جهات مختلف زندگی، عدالت را مراعات کند.

عایشه یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه وآله می گوید: پیامبر هیچ يك از زنان را بر دیگری ترجیح نمی داد و با همه با تساوی رفتار می کرد، هر روز به همه سر می زد و احوالپرسی می کرد ولی خوابیدن در اتاق هر يك نوبتی بود و اگر می خواست نوبتی را جابه جا کند اجازه می گرفت.

حتی در اواخر عمر که کسالت داشتند، عدالت را در میان همسران خود مراعات می کردند و بستر خود را هر شب به اتافی که مربوط به آن همسر بود انتقال می دادند.*** نظام حقوق زن در اسلام، ص ۳۵۴.

آری عدالت باید همچون خون در تمام رگ های جامعه جریان یابد.

عدالت در برنامه روزانه

در اسلام سفارش شده که ساعات شبانه روز خود را برای چند موضوع تقسیم کنید، ساعاتی را برای کار و ساعاتی را برای عبادت و ساعاتی را برای استراحت و تفریح و لذت حلال اختصاص دهید تا بدین وسیله نیازهای مادی و معنوی شما تأمین شود.*** نهج البلاغه، حکمت ۳۹۰.

در برنامه‌ریزی نه دنیا باید فراموش شود و نه آخرت. در قرآن ۵۵ بار کلمه دنیا و به همین تعداد کلمه آخرت تکرار شده است یعنی بین دنیا و آخرت باید توازن برقرار باشد.

این دستورات، نشان دهنده جامعیت اسلام است. هر يك از مکتب‌های مختلف چیزی را اصل قراردادده و سایر مسایل را فراموش کرده‌اند. امام حسین‌علیه السلام در شب عاشورا، هم نماز می‌خواند، «أَنْتَى أَحَبُّ الصَّلَاةِ» (لهوف، ص ۸۶).

و هم شمشیرش را تیز می‌کرد. پیامبر، هم کار فردی انجام می‌داد «و کان یأمر اهله بالصلوة» (سوره مریم، آیه ۵۵). و هم کار جمعی «و کان رسولاً نبیاً» (سوره مریم، آیه ۵۱). او رسالت عمومی دارد.

امیرمؤمنان‌علیه السلام، هم در کارهای خانه، حضرت زهراعلیها السلام را کمک می‌کرد و هم در میدان جنگ شمشیر می‌زد. دانشجو و طلبه‌ای موفق است که در کنار دروس تئوری وارد میدان عمل نیز بشود. عدالت در کار و اقتصاد

نظام اقتصادی اسلام نیز بر اساس عدالت است، یعنی طوری برنامه‌ریزی شده که حق کسی از بین نرود و هر صاحب حقی به تناسب کار یا نیازش بتواند زندگی راحتی داشته باشد.

اسلام مالکیت خصوصی را پذیرفته است اما نه به قیمت طبقاتی شدن جامعه و کاخ نشینی گروهی. لذا با وضع قوانینی مشخص، نیازمندان را در اموال اغنیا شریک ساخته و بدین وسیله تعدیل ثروت و تقسیم آن میان اقشار مختلف جامعه را مقرر کرده است.

اگر مقدار کار بعضی در حدی بود که زمینه کار را برای دیگران کم می‌کرد، حاکم اسلامی می‌تواند آن را کنترل کند. مثلاً: اگر افرادی فرسخ‌ها زمین موات را با کار خود احیا کردند، طبق قانون «مَنْ أَحَى أَرْضاً مَوَاتاً فَهِيَ لَهُ» (تهدیب، ج ۷، ص ۱۵۲).

هر که زمین بایر و مواتی را احیا کند، مالک آن خواهد بود، لکن اگر این آبادکردن به قیمت محروم‌شدن عده دیگری تمام شود و تعادل به هم بخورد حکومت اسلامی و ولایت فقیه می‌تواند کار آنان را به صورت عادلانه محدود کند. در نوع کار، علاوه بر اینکه کارهای زیانبار، باطل و تخریبی و امثال آن را ممنوع ساخته، کارهای مورد نیاز را واجب دانسته و به تناسب سختی کار، رعایت مسائل حقوقی را لازم شمرده است.

عدالت در توزیع

حضرت علی‌علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى» (نهج البلاغه، نامه ۵۳. سرمایه و بیت‌المال مسلمین برای دورترین نقاط کشور باید همان قدر تقسیم شود که برای نزدیک‌ترین نقاط تقسیم می‌شود).

بودجه مملکت باید به طور یکسان صرف تمام مردم شود و نباید کسانی که به مرکز حکومت نزدیک ترند از سهم بیشتری استفاده کنند.

اولین پیام حضرت شعیب پس از دعوت به توحید و نبوت، رعایت عدل در توزیع و هشدار به کم فروشان بود: «أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (سوره شعراء، آیات ۱۸۱ - ۱۸۳).

در پرداخت حق مردم پیمانانه را تمام دهید و از آن چیزی کم نگذارید و با ترازوی درست وزن کنید و از مقداری که باید پرداخت کنید چیزی کم نگذارید و به واسطه کم فروشی در زمین فساد نکنید.

در سوره مطففین می‌خوانیم: «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ» وای بر کم‌فروشان، که در گرفتن جنس کامل می‌گیرند و در دادن جنس کم می‌دهند.

عدالت در بهره‌گیری و مصرف

در مقدار مصرف نیز همگان باید عدالت را مراعات کنند، قرآن صریحاً در آیاتی چند چنین می‌فرماید: «كُلُوا مِن ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» (سوره انعام، آیه ۱۴۱).

همین که درختان، میوه دادند، هم از آن استفاده کنید و هم سهم محرومان را در همان روز چیدن میوه‌ها بپردازید. «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا» (سوره اعراف، آیه ۳۱).

بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید.

«كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ» (سوره طه، آیه ۸۱).

از غذاهای دل‌پسندی که روزی شما کردم استفاده کنید و در بهره‌گیری، راه طغیان و تجاوز را پیش نگیرید.

حضرت علی‌علیه السلام در بیان صفات و نشانه‌های افراد با تقوا می‌فرماید: «وَمَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۳).

آنان از لباس ساده استفاده می‌کنند.

امام صادق‌علیه السلام می‌فرماید: «لَوْ اِقْتَصَدَ النَّاسُ فِي الْمَطْعَمِ لَاسْتَقَامَتْ اَبْدَانُهُمْ» (بحارالانوار، ج ۶۲، ص ۲۶۶). اگر مردم در مصرف غذا میانه‌روی کنند بدنشان پایدار و سالم می‌ماند.

علاوه بر مقدار مصرف، قرآن روی چگونگی آن هم تکیه کرده، می‌فرماید: غذای شما باید حلال و طیب و دل‌پسند باشد. *** سوره انفال، آیه ۶۹.

و در تهیه آن تقوا رعایت شود.

عدالت با حیوانات

در مکتب اسلام، در مورد حیوانات نیز، به رفتار محبت‌آمیز و منطبق با عدالت سفارش شده است. امیرمؤمنان‌علیه السلام به مأمور وصول زکات، دستور می‌دهد که هنگام آوردن شترهای زکات، به نوبت و عادلانه بر شترهایی که بابت زکات دریافت نموده، سوار شود. «و لیعدل بین صواحباتها» (نهج‌البلاغه، نامه ۲۵).

پاسخ به چند شبهه

اکنون که مواردی از عدالت اجتماعی اسلام، ذکر گردید، شاید این سؤال مطرح شود که اگر اسلام طرفدار عدالت است، پس برخی نابرابری‌ها برای چیست؟ به عنوان مثال:

سؤال: چرا ارث زن نصف ارث مرد است؟ چرا پسر دو برابر دختر ارث می‌برد؟

پاسخ: گرچه به ظاهر چنین به نظر می‌رسد که دختر از مالکیت کمتری برخوردار است، اما عنایت به این نکته نیز لازم است که همان مکتبی که ارث دختر را نصف ارث پسر قرار داده، فرموده است که به دختر مهریه تعلق می‌گیرد و مرد باید آن را در اختیار همسر خود قرار دهد، مضافاً اینکه هزینه زندگی نیز به عهده مرد است.

سؤال: چرا در اسلام مرد می‌تواند قاضی باشد، ولی زن از این کار منع شده است؟

پاسخ: این موضوع بر اساس فطرت صورت پذیرفته است، زیرا زن موجودی لطیف است. او مسئولیت سنگین و ممتاز تربیت فرزند را - که سنگ زیر بنای ساختن فرد و جامعه است - به عهده دارد که لازمه آن محبت و عطوفت و مهربانی است. اوست که باید قاضی و متصدیان سایر مشاغل را بسازد و تربیت کند. این امر به هیچ وجه ضعفی برای زن محسوب نمی‌شود، انسان‌ها همانند انواع ماشین هستند، برخی برای حمل مسافر مناسبند و برخی برای حمل بار و واضح است که چنانچه يك اتومبیل سواری نتواند باری حمل کند، ضعفی برای او حساب نمی‌شود. «هرکسی را بهر کاری ساختند.»

قضاوت، يك مسئولیت است که از عهده زن برداشته شده است، نه آنکه يك فضیلت باشد که زن از آن محروم گشته باشد.

هیچ کمال و فضیلتی نیست که زن از کسب آن ممنوع شده باشد. تحصیل علم و تدریس آن، از کمالاتی است که زن به خوبی از عهده آن بر می‌آید و چه بسا گوی سبقت را نیز از مردان برآید.

راه‌های دستیابی به عدالت اجتماعی

۱- ایمان و بینش صحیح

برای گسترش عدالت اجتماعی در جامعه لازم است که در آحاد جامعه، اعتقاد و ایمان به عدالت اجتماعی را به وجود آوریم، به گونه‌ای که هر کس در هر کجا و در هر پست و مقامی که باشد، خود بر پادارنده عدالت باشد.

۲- پیروی از رهبران الهی

چون در زندگی میان منافع افراد تضاد و تزاخم هست و قهراً درگیری و نزاع پیش می‌آید و هر يك از طرفین دعوا یا خود را صاحب حقّ می‌داند و یا حاضر نیست دست از حرفی که زده بر دارد، در اینجا خداوند برای استقرار عدالت دستوراتی توسط پیامبران به مردم ابلاغ فرموده و مردم را به پیروی از آنان دستور داده است:

«فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» (سوره نساء، آیه ۵۹).

اگر در امری با هم نزاع داشتید به خدا و پیامبر رجوع کنید، مراجعه شما نشانه ایمان راستین شما به خدا و معاد است.

کسی که به دستورات الهی مراجعه نکند و امور خود را به نظام‌های طاغوتی ارجاع دهد و از ستمگران توقع عدالت و قضاوت داشته باشد، لازم است در ایمان خود تجدید نظر کند.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» (سوره نساء، آیه ۶۳).

آیا ندیدی کسانی که خود را مسلمان می‌پندارند و به فرمان‌های الهی که به تو و پیامبران قبل از تو نازل شده ایمان دارند ولی در عمل تمایل به طاغوت داشته و نزاع‌های خود را نزد تو نمی‌آورند، اینان خیال می‌کنند که ایمان دارند ولی هرگز مسلمان نیستند زیرا ما به آنها امر کردیم که سراغ طاغوت نروند و به آن کفر ورزند ولی گوش ندادند. چنانکه خداوند هدف از ارسال پیامبران را اقامه عدالت در جامعه می‌داند. «لقد أرسلنا رُسُلنا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط» (سوره حدید، آیه ۲۵).

در صورت نبود پیامبران، به امامان (نمایندگان خاص آنان) و یا به فقهای جامع الشرايط (نمایندگان عام آنان) مراجعه می‌کنیم، چنانکه در حدیث می‌خوانیم: «العُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» (کافی، ج ۱، ص ۳۲).

علماء، وارثان و جانشینان پیامبران می‌باشند.

در مواردی که خطر انحراف از مرز عدالت و تجاوز به حقوق یکدیگر پیش می‌آید، باید به علمای عادل مراجعه نمود تا طبق حکم خدا فرمان دهند.

پرچم اجرای عدالت باید در دست بندگان برگزیده خدا باشد. اینان ارکان عدالت اجتماعی و کلید داران سعادت جامعه هستند. چنانکه خداوند حضرت موسی علیه السلام را به سوی فرعون اعزام می‌دارد و به او می‌فرماید:

«إِذْ هَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ» (سوره طه، آیه ۲۴).

به سوی فرعون برو که او طغیان کرده است. آری، موسی مأموریت می‌یابد به سوی جامعه‌ای که از عدالت اجتماعی محروم شده و ظلم و ستم بر آن سایه افکنده است رهسپار گردد.

در مورد امام زمان علیه السلام نیز می‌خوانیم: «يَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا» (بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۲۶۴). خداوند به وسیله او زمین را پر از قسط و عدل می‌کند.

ولایت فقیه پشتوانه عدالت اجتماعی

خداوند ما را آفرید و برنامه سعادت ابدی ما را از طریق پیامبر برای ما روشن کرد، پیامبر رهبر جامعه و حافظ حقوق و مسئول هدایت مردم است، بعد از پیامبر نوبت به امامانی می‌رسد که در صفات و کمالات و لیاقت و عصمت همچون خود آن بزرگواران مسئولیت هدایت و رهبری مردم را به عهده گیرند.

در زمان غیبت امام، این مسئولیت بر عهده فقها و اسلام شناسانی است که علاوه بر عدالت کامل و لیاقت و بینش سیاسی و مدیریت، بتوانند حکم خدا را از لابلای آیات قرآن و کلمات پیشوایان معصوم استخراج کنند و باید در این زمینه قدرت کافی و تبحر و استادی خاصی داشته باشند تا بتوان به آنها فقیه گفت.

در پیامی که از حضرت مهدی علیه السلام رسیده چنین سفارش شده که «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا...»*** وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۰؛ ولایت فقیه، امام خمینی قدس سره.

در حوادثی که پیش می‌آید، خودسرانه و عجولانه تصمیم نگیرید، حتماً به فقهای عادلانی که از هوا و هوس دورند مراجعه کنید تا آنان راه خدا و حکم او را در این زمینه برای شما بیان کنند.

امام رضاعلیه السلام فرمود: «لَوْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ إِمَامًا قِيَمًا حَافِظًا مُسْتَوْدِعًا لَدَرَسَتِ الْمِلَّةُ» (علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۲).

اگر خداوند برای مردم امام و سرپرستی که زمام امور را به دست بگیرد و نظارت عادلانه داشته باشد قرار ندهد، نظام جامعه از هم می‌پاشد.

در حدیث دیگر می‌خوانیم: «أَلْفُقَهَاءُ أَمْنَاءُ الرَّسُلِ» (کافی، ج ۱، ص ۴۶).

فقها، امین پیامبرانند و باید برای استقرار یک نظام عادلانه به آنان مراجعه نمود.

«ابو خدیجه» که یکی از یاران مورد اعتماد امام صادق علیه السلام است از طرف امام مأمور شد که به مردم

اعلام کند: «إِجْعَلُوا بَيْنَكُمْ رَجُلًا مَمَّنْ قَدْ عَرَفَ حَلَالَنَا وَحَرَامَنَا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا» (تهذیب، ج ۶، ص ۳۰۳).

تنها به شخصی مراجعه کنید که به حلال و حرام ما عمیقاً آگاه باشد که من چنین افرادی را به عنوان قاضی نصب می‌کنم.

گاهی در جامعه مسایلی پیش می‌آید که حکم صریح آن در قرآن یا حدیث نیست ولی خطوط کلی و معیارها و اصول و قواعد آن در دست فقیه است که می‌تواند حکم آن مسأله را به دست آورد.

همان گونه که امام معصوم می‌تواند احکام و دستورات مقطعی صادر کند، چنانکه حضرت علی علیه السلام برای اسبها زکات و مالیات مقرر فرمود و همین که مورد سؤال قرار گرفت که پیامبر بر اسبها زکات قرار نداد و شما قرار دادید؟ فرمود: من بر مؤمنین ولایت دارم و امسال که وضع استثنایی پیش آمده، می‌توانم از حق ولایت خود استفاده کنم و برای تهیه سرمایه بیشتر برای بیت‌المال، برای اسبها نیز زکات معین کنم.*** استبصار، ج ۲، ص ۱۲.

هر گاه جامعه تعادل سیاسی یا اقتصادی یا امنیتی خود را از دست داد فقیه با ولایت و نظارتی که دارد می‌تواند موقتاً فرمانهای لازم را برای برقراری تعادل صادر کند، معاملاتی را تحریم کند، دستور بسیج دهد، مالیات‌هایی را موقتاً اضافه کند.

میرزای شیرازی همین که دید اقتصاد کشور از طریق تنباکو به دست انگلیس افتاد با فتوای تحریم تنباکو راه را بر آن دولت ستمگر بست. امام خمینی قدس سره دستور ترك خدمت و فرار از پادگان‌های رژیم شاهنشاهی را به سربازان صادر نمود و شاه را از سلطنت خلع کرد.

۳- سادگی و زهد مسئولان.

سومین راه برای دستیابی به عدالت اجتماعی این است که مسئولان و کارگزاران در سادگی و زهد از انبیا و ائمه اطهار علیهم السلام الگو بپذیرند، آنها در میان مردم رفت و آمد داشتند و شخصاً مایحتاج خود را مانند عامه مردم از بازار می‌خریدند. بدیهی است که نمی‌شود مسئولی، دارای دکور و میز و ماشین و اتاق و نهار مخصوص باشد و بعد هم مردم را به اجرای عدالت اجتماعی دعوت کند!

۴- امر به معروف و نهی از منکر و نظارت عمومی.

اگر همه رانندگان با مشاهده تخلف راننده‌ای که از خیابان یکطرفه و ورود ممنوع حرکت می‌کند، بوق بزنند و به خلافکار هشدار دهند و علاوه بر اینها پلیس با قدرت دخالت کرده، او را جریمه کند، در این محیط، کمتر راننده‌ای به خود اجازه خلاف می‌دهد.

اگر بخواهیم همه مردم از مرز قانون و عدالت خارج نشوند باید از قانون امر به معروف و نهی از منکر استفاده کرده، در برابر هیچ عمل خلافی بی‌تفاوت نباشیم و فرد فرد ما به هر نحوی که می‌تواند از خود عکس‌العمل نشان دهد و به این وسیله عرصه را بر خلافکار تنگ کنیم و او را در مدار حرکت صحیح قرار دهیم.

۵ - مصادره اموال نامشروع.

قرآن به رباخورها می‌گوید: آنچه را که از بابت ربا به دست آورده‌اید، باید بازگردانید و همان اصل سرمایه شما، برای شماست، در این صورت نه ظلمی می‌کنید و نه ظلمی به شما می‌شود. «فَلَكُمْ رُؤُوسَ اَمْوَالِكُمْ لَاتَظْلَمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ» (سوره بقره، آیه ۲۷۹).

نمونه هایی از عدالت اجتماعی

استدلال امام برای مساوات

وقتی که از امیر المؤمنین علی علیه السلام ایراد گرفتند که چرا بیت المال را به صورت مساوی تقسیم می‌کنی در پاسخ فرمود:

اگر این اموال ملك شخصی خودم بود به طور یکسان تقسیم می‌کردم تا چه رسد که اینها مال خدا و مربوط به همه مردم است، بنابراین همه مردم در آن حق دارند. «لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَ إِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ»

و کسی که مالی را در غیر از موردی که حق آن است صرف کند، اسراف و تبذیر کرده است. «أَلَا وَ إِنَّ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَ إِسْرَافٌ» و قرآن افراد و لخرج را برادران شیطان نامیده است. «إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» (سوره اسراء، آیه ۲۷).

و تقسیم نابرابر سبب می‌شود که عده‌ای دنیاپرست، دور انسان جمع شوند و با تملق و مدح نابجا اموالی را تصاحب کنند و بدین وسیله انسان را در پیشگاه عدل الهی سرنگون کنند. «وَ هُوَ يَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا وَ يَضَعُهُ فِي الْآخِرَةِ وَ يُكْرِمُهُ فِي النَّاسِ وَ يُهِينُهُ عِنْدَ اللَّهِ» سپس امام‌علیه السلام بیان خود را چنین ادامه می‌دهد: اگر انسان مال خود را در راهی ناروا خرج کند و یا به شخص ناروا بدهد خداوند او را حتی از مدح کسانی که مال او را به ناحق گرفته اند محروم می‌کند؛ دیر یا زود ورق بر می‌گردد و صحنه عوض می‌شود و همان افراد ثنا خوان به انسان پشت می‌کنند و مهر و محبت دیگری را در دل می‌گیرند.

چنین کسی نه در پیشگاه عدل الهی آبرو دارد و نه افراد دنیاپرستی که گرد او را گرفته و از نا برابری‌ها و بی‌عدالتی‌های او بهره بیشتری برده‌اند اکنون به او عشق می‌ورزند و اگر روزی بدبختی به او رو کند او را رها کرده، از بدترین یاران محسوب می‌شوند. «وَلَمْ يَضَعْ أَمْرَهُ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَ لَا عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ شُكْرَهُمْ وَ كَانَ لِعَيْبِهِمْ وَ دُهُمُ فَإِنَّ زَلَّتْ بِهِ النَّعْلُ يَوْمًا فَاحْتَجَّ إِلَى مَعُونَتِهِمْ فَشَرَّ خَلِيلٍ وَ أَلَامُ خَدِينٍ» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۲۶).

عدالت اسلامی و مصادره اموال

هر چه از زمان پیامبر می‌گذشت، فاصله مردم از عدالت اجتماعی اسلام بیشتر می‌شد، کم‌کم کار به جایی رسید که عثمان به عنوان خلیفه سوم، اموالی را بی‌حساب و کتاب به فامیل و دوستان خود بخشید و زمین‌هایی را به ناحق به اطرافیان خود واگذار کرد؛ همین تبعیض‌ها و نابرابری‌ها مردم را ناراضی ساخت تا او را کشتند و آنگاه با حضرت علی‌علیه السلام بیعت کردند.

اکنون زمان حکومت امام علی علیه السلام است و باید سنت‌های غلط برداشته شود، اموال نورچشمی‌ها مصادره گردد، به عزل و نصب‌های نابجا سر و سامانی داده شود، این‌ها برنامه ضربتی و انقلابی حضرت علی‌علیه السلام بود؛ اینک از خود آن حضرت بشنویم که فرمود:

«وَ اللَّهُ لَوْ وَجَدْتَهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِنَّ النِّسَاءُ وَ مَلَكَ بِهِنَّ الْأَمَاءُ لَرَدَدْتَهُنَّ...»*** نهج‌البلاغه، خطبه ۱۵.

به خدا سوگند! اموال و زمین‌های بی‌حسابی که عثمان به این و آن بخشید حتی اگر در مهریه زنان و خریداری کنیزان مصرف شده باشد، باز پس می‌گیرم.

عدالت در میان تمام اقوام و ملت‌ها

دو زن برای گرفتن سهم خود از بیت‌المال خدمت حضرت علی‌علیه السلام رسیدند؛ یکی عرب بود و دیگری غیر عرب، امام طبق رسم همیشگی خود سهم هر دو را یکسان پرداخت. آنها که هنوز فرهنگ اسلامی را درک نکرده

بودند و تاب تحمل این عدالت را نداشتند به او اعتراض کردند و گفتند: آیا میان عرب و عجم یکسان تقسیم می‌کنی؟ امام فرمود: من هیچ فرقی نمی‌بینم.*** وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۸۱.

بارها امام علی‌علیه السلام به خاطر مساواتی که میان اقشار مردم برقرار می‌کرد مورد انتقاد افراد خود خواه و طاغوت منش قرار می‌گرفت ولی این انتقادهای هرگز او را از مرز توحید و عدالت خارج نمی‌کرد و به قول قرآن او از کسانی بود که ملامت‌های نابجای افراد در او اثر نمی‌گذاشت. «وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» (سوره مائده، آیه ۵۴).

عدالت خواهی نه امتیاز طلبی

از افتخارات زمان جاهلیت، بزرگی و کثرت جمعیت قبیله بود؛ حتی نزاع بر سر شمارش افراد قبیله به جایی رسید که گفتند مردگان هر قبیله را هم بشماریم تا ببینیم کدام قبیله جمعیت زیادتری دارد! آیه نازل شد: «أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» (سوره تکاثر، آیات ۱ - ۲).

علاقه به فزونی و کثرت، شما را سرگرم کرد تا جایی که به زیارت مقبره مردگان رفته و آنان را هم شمردید و به عددشان افتخار کردید.

حضرت علی‌علیه السلام در خطبه ۲۲۱ نهج‌البلاغه، پس از خواندن این آیه به شدت این طرز فکر را محکوم می‌فرماید.

در یکی از این جلسات که هر کس از قبیله و نسل و حسب و نسب خود سخن می‌گفت و افتخار می‌کرد، وقتی که نوبت به سلمان فارسی رسید، افراد جلسه فکر می‌کردند که او چون از قبیله‌ای سرشناس نیست خجالت خواهد کشید، ولی سلمان که با فرهنگ اسلام تربیت شده بود با يك دنيا رشادت و سربلندی فرمود: به فامیل من کاری نداشته باشید من تنها این را می‌دانم که گمراه بودم و به واسطه حضرت محمدصلی الله علیه وآله هدایت شده‌ام و آنچه نزد من مهم است همین است و بس.*** سفینة البحار، ج ۲، ص ۲۴۸.

او با این جواب مکتبی، توطئه فخرفروشی آنان را خنثی کرد و الغای امتیازات پوچ و مساوی بودن همگان را در برابر مکتب و نزد خدا بیان فرمود.

عدالت در رفتار با نزدیکان

یکی از اهالی شهر بلخ می‌گوید: خدمت حضرت رضاعلیه السلام بودم، وقت غذا شد، سفره‌ای آوردند، امام تمام بردگان سیاه و سفید را بر سر سفره فراخواند و خود همچون یکی از آنان بدون تشریفات در کنار آنان نشست. به امام پیشنهاد کردند که برای بردگان سفره‌ای جداگانه قرار دهیم! امام فرمود: خدای ما یکی است و همه ما از يك پدر و مادریم و جزای خوبی و بدی‌ها مربوط به قیامت است، بنابراین خودخواهی برای چه؟ (کافی، ج ۸، ص ۲۳۰).

اگر روزی را دیدید که هرکس با هر عنوانی که دارد در کنار سایر مردم بدون احساس ناراحتی نشست و برخاست، آن روز انقلاب فرهنگی ما شکوفا شده است.

اگر مسلمانی این چنین خود را بدون امتیاز و برتری احساس کند و از مردم و در بین آنان و با مردم باشد و اخلاق اسلامی را در خود زنده کند، هر انسانی که با او برخورد کند، جذب او و مکتب او خواهد شد.

عدالت و برابری شعار اسلام

قرن‌هاست که در دنیای غرب، نژادپرستی حاکم است و سفید پوستان را نژاد برتر دانسته و به سیاه‌پوستان ظلم می‌کنند، حتی مدرسه و کافه و پارک و بیمارستان و گورستان آنها از سفید پوستان جداست. اسلام با صراحت تمام این امتیازات را محکوم کرده و و تقوا را ملاک برتری می‌داند: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ» (سوره حجرات، آیه ۱۳).

گرامی‌ترین افراد نزد خدا با تقواترین آنان است

و تفاوت در شکل و نژاد و زبان را نشانه قدرت خدا می‌داند. «وَمِنْ آيَاتِهِ... إِيْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ» (سوره روم، آیه ۲۲).

پیامبر گرامی‌صلی الله علیه وآله اسلام در آخرین سفر حج خود مردم را جمع کرد و فرمود: تمام مسلمانان از هر قبیله و نژاد و زبانی که هستند با هم برابرند. *** سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۴۸.

پیامبر در زمان خود مقام‌هایی را به بردگان می‌داد، میان سفید و سیاه ازدواج برقرار می‌فرمود، حتی دختر عمه خود را به برده سپاهی داد تا مسأله برتری‌جویی از بین برود.

عدالت در انجام تکالیف

یکی از امتیازاتی که قریش برای خود قایل بود این بود که چون سرپرست خانه خدا بودند، در مراسم حج، رفتن به صحرای عرفات را که یکی از اعمال حج می‌باشد ترك می‌کردند و به جای آن به «مَزْدَلَفَه» (محلّی بین عرفات و مکه) می‌رفتند و می‌گفتند: ما اهل حرم خدا هستیم و از حرم جدا نمی‌شویم. آیه نازل شد: «ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ» (سوره بقره، آیه ۱۹۸).

از همانجایی که مردم دیگر می‌روند شما بروید و این امتیازطلبی‌ها را ترك کنید.

عدالت و برابری میان طرفداران

مستکبران به پیروان حضرت نوح توهین می‌کردند و آنان را اراذل و افراد بی‌مایه می‌دانستند و به نوح پیشنهاد می‌کردند که اگر این افراد را از خود دور کنی ما می‌توانیم با تو کنار بیاییم! آن حضرت که همواره حامی مستضعفان بود جواب منفی می‌داد و می‌فرمود: «وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا» (سوره هود، آیه ۲۹). من هرگز افراد با ایمان را (به خاطر جذب نیروهای مستکبر) از خود طرد نمی‌کنم.

آنچه برای ما ارزش دارد همان عدالت اجتماعی و حفظ مکتب است و ما باید در سایه آن، افراد را جذب کنیم نه آنکه گوشه‌ای از مکتب را نادیده بگیریم و قسمتی از آن را متروک بگذاریم و از مدار حق و عدالت بیرون رویم تا شاید افرادی به ما اضافه شوند. این طرز تفکر، دگان‌داری و مریدبازی است نه مکتب‌داری و خداپرستی.

گروهی از کنار مجلس پیامبر می‌گذشتند، افراد بی بضاعت و فقیری نظیر عمّار و بلال را دیدند و با تعجب به پیامبر گفتند: آیا تو به همین افراد گمنام قناعت کرده‌ای؟ آنها را از کنار خود دور کن تا زمینه‌ای برای گرایش ما باشد!

صاحب تفسیر «المنار» بعد از نقل ماجرا می‌گوید: «عمر» به این پیشنهاد مستکبران قریش کمی تمایل نشان داد و به پیامبر عرض کرد: برای آزمایش، مدتی این افراد فقیر را از خود طرد کنید تا ببینیم آیا زمینه‌ای برای گرایش این مستکبران پیدا می‌شود یا نه؟ آیا آنها در پیشنهاد خود صداقت دارند یا خیر؟

آیه نازل شد و به پیامبر هشدار داد: «وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ...» *** سوره انعام، آیه ۵۲.

کسانی را که صبح و شام خدا را می‌خوانند و جز ذات پاک او نظری ندارند از خود دور مکن.

سپس در پایان آیه فرمود: اگر این مؤمنان را از خود طرد کنی، از ظالمان خواهی بود.

عدالت در تقسیم يك نان

مقداری از اموال عمومی را خدمت حضرت علی‌علیه السلام آوردند، مردم برای گرفتن آن هجوم کردند، امام برای آنکه حیف و میلی پیش نیاید با طناب، دور اموال مانعی ایجاد کرد و فرمود: از اموال فاصله بگیرید سپس خود امام تمام اموال را میان نمایندگان قبایل تقسیم نمود، در پایان کار نگاه حضرت به نانی افتاد که در یکی از ظرف‌ها باقی مانده بود امام‌علیه السلام دستور داد این نان را هم همچون تمام بیت‌المال به هفت قسمت تقسیم نمایند و به هر طایفه سهمی بدهند. *** بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۳۶.

عدالت‌خواهی نه مصلحت‌اندیشی

از خانه یکی از مسلمانان مدینه سرقتی شد، در این مورد دو نفر متهم شدند؛ یکی مسلمان و دیگری یهودی، هر دو را دستگیر کرده، به محضر پیامبر آوردند.

میان مسلمانان دلهره‌ای پیدا شد که اگر ثابت شود که مسلمان سرقت کرده برای ما در مدینه و نزد یهودیان آبرویی باقی نمی‌ماند، خدمت پیامبر رسیدند و گفتند: آبروی مسلمانان در خطر است. سعی شود که مسلمان تبریّه شود! اما پیامبر قضاوت به ناحق را برای اسلام و مکتب آبروریزی دانست. گفتند: یهودیان تا کنون به ما ظلم‌ها کرده‌اند و بر فرض که در این مورد به يك یهودی ظلم شود در برابر آن همه ظلم چیزی نیست! پیامبر فرمود: حساب قضاوت و عدالت از حساب ناراحتی‌های قبلی جداست.

سرانجام آن دو متهم مورد بررسی پیامبر قرار گرفتند و بر خلاف میل مسلمانان یهودی تبریّه شد و این نمونه اجرای

عدالت گرچه در نظر سطحی برای مسلمانان آن زمان بی آبرویی به همراه داشت ولی در واقع، مکتب اسلام را برای همیشه آبرومند و بزرگ ساخت. آری ما باید به فکر مکتب باشیم و برای خوشایند افراد یا گروه‌ها، نه از مکتب چیزی کم کنیم و نه بر آن بیافزاییم.

عدالت حتی در کارهای کوچک

دو کودک، دو خط نوشتند و نزد امام حسن علیه السلام آوردند تا قضاوت کند کدام خط بهتر است. در اینجا انسان‌های معمولی مسأله را با دید سطحی نگاه می‌کنند، زیرا اولاً مورد قضاوت خط است. ثانیاً طرفین دعوا دو کودک هستند. اما غافل از آنکه کم یا زیاد، کودک یا بزرگ، هر چه هست قضاوت است، لذا حضرت علی علیه السلام به فرزندش امام حسن هشدار داد که مواظب قضاوتت باش، هر چه امروز قضاوت کنی باید فردای قیامت در پیشگاه عدل الهی جواب دهی! «أَنْظُرْ كَيْفَ تَحْكُمَ فَإِنَّ هَذَا حُكْمٌ وَاللَّهُ سَائِلُكَ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (تفسیر مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۶۴).

عدالت و پرهیز از رابطه‌بازی

شخصی مهمان حضرت علی علیه السلام شد. پس از مدتی حضور نزد امام، نزاعی را که میان او و شخص دیگری ایجاد شده بود در محضر حضرت مطرح کرد؛ امام فرمود: تو تا کنون مهمان بودی، لکن الآن که طرف دعوا قرار گرفته‌ای از نزد ما بیرون برو، زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: هرگز یکی از دو طرف دعوا را مهمان نکنید، مگر آنکه طرف دیگر هم حاضر باشد، مهمانی يك حساب دارد و قضاوت حسابی دیگر. مهمانی بر اساس عاطفه است و قضاوت بر اساس قانون.

اصولاً از هر نوع کار عاطفی و روانی که احتمال دارد در عدالت و قضاوت اثر بگذارد باید دوری کرد. *** وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۵۷.

حضرت علی علیه السلام به مأمور جمع‌آوری مالیات سفارش می‌کند که به هر منطقه‌ای رفتی، به خانه کسی وارد نشو و در کنار چشمه آبی مسکن کن، زیرا مهمان شدن تو ممکن است در گرفتن مالیات از مردم اثر بگذارد. *** نهج‌البلاغه، نامه ۲۵.

عدالت‌خواهی نه تبعیض

آیات قرآن نازل می‌شد و افرادی کم‌کم جذب اسلام می‌شدند، پیامبر صلی الله علیه وآله و بعضی از مسلمان نیز دائماً در معرفی اسلام و دعوت مردم تلاش می‌کردند، جلسه‌ای تشکیل شد و افراد سرشناسی از مکه در آن شرکت کردند.

در حین گفتگو و دعوت این افراد برای پذیرفتن اسلام، شخصی نابینا وارد شد و در کنار یکی از سران قریش نشست، آن شخص ناراحت شده و با حالتی اخم کرده و عبوس پشت به نابینا نمود. با آنکه خوشرویی یا روی برگرداندن، برای شخصی که نابیناست فرقی ندارد، ولی قرآن به شدت انتقاد کرده و می‌فرماید: «عبس و تولی أن جائه الاعمی» (سوره عبس، آیه ۱).

چرا ناراحت شدی و روی برگرداندی؟ تو چه می‌دانی؛ شاید آمادگی این نابینا از تمام آن افراد سرشناس، برای پذیرفتن حق و تزکیه بیشتر باشد.

عدالت و پرهیز از احساسات و روابط فامیلی

عقیل به همراه اطفال رنگ پریده و گرسنه‌اش خدمت برادرش امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام رسید و تقاضای سهم بیشتری از بیت‌المال کرد. طبیعی است که هر برادری با دیدن کودکان گرسنه برادر خود تحت تأثیر قرار گیرد و حقی را به ناحق دهد، ولی امام علی‌علیه السلام با قاطعیت جواب منفی داد و برای آنکه فلسفه جواب منفی خود را به برادر بفهماند، آهن گداخته‌ای را به دست عقیل نزدیک کرد و فرمود: مادرت به عزایت بنشیند! آیا می‌خواهی دینم را به تو بفروشم و حقی را ناحق کنم، همان گونه که تو از نزدیک شدن به این آهن گداخته می‌ترسی، من هم از عذاب قیامت می‌ترسم.*** نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۴.

در ماجرای دیگر، هنگامی که حضرت علی‌علیه السلام بیت‌المال را تقسیم می‌کرد، طفلی از نوه‌های امام آمد و چیزی برداشت و رفت. در اینجا هر پدربزرگی ممکن است مسأله را نادیده گیرد، ولی امام سراسیمه به دنبال طفل دوید و آن را از دستش گرفت و به بیت‌المال برگردانید. مردم به حضرت گفتند: این طفل هم سهمی دارد. امام فرمود: هرگز، بلکه تنها پدرش سهم دارد، آن هم به قدر سهم یک مسلمان عادی، هرگاه آن را گرفت هر مقدار که لازم بداند به آن طفل خواهد داد.*** حیاة‌الامام‌الحسن، ج ۱، ص ۳۲۸.

البته این نوع سخت‌گیری مربوط به بیت‌المال بود. اما در بخشیدن اموال شخصی خود، سخاوت امام در حدی است که حتی معاویه می‌گوید: اگر علی دو اتاق داشته باشد، یکی پر از گاه و دیگری پر از طلا برای او بخشیدن هر دو یکسان است.

عدالت، نه سوء استفاده از مقام و موقعیت

معمولاً افراد سرشناس و مشهور برای خرید اجناس، یا خود به بازار می‌روند و یا اگر کسی را بفرستند او به فروشنده اعلام می‌کند که جنس را برای فلان شخصیت می‌خواهم، تا هم جنس را از نوع بهتری بدهد و هم ارزان‌تر حساب کند! در مواردی ممکن است این عمل از رشوه یا سوء استفاده از مقام سر درآورد و سبب شود که در بازار مسلمین تبعیض صورت گیرد و بهترین جنس را گروهی با قیمت مناسب استفاده کنند و افراد گمنام اجناس متوسط را با قیمت بیشتری مصرف کنند.

اما حضرت علی‌علیه السلام سعی می‌کرد یا از افرادی که او را نمی‌شناسند جنس بخرد و یا اگر کسی را به بازار می‌فرستاد، فروشنده متوجه نشود که آن شخص برای چه کسی خرید می‌کند.

حتی در کوفه مرکز حکومت خود، گاهی مردم را مخاطب قرار می‌داد و می‌فرمود:

ای مردم کوفه! اگر دیدید که من از شهر شما بیرون رفتم به غیر از آن وضعی که قبلاً داشتم، مثلاً لباس و خوراک من یا مرکب و غلام من عوض شده و در مدت حکومتم یک زندگی مرقّه برای خود درست کرده‌ام، بدانید که من در حکومت به شما خیانت کرده‌ام.*** بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۳۷.

عدالت و پرهیز از امتیازات نابجا

طلحه و زبیر از اصحاب پیامبر بودند که برای خود امتیازاتی قایل بودند، لذا گاه و بیگاه از روش حضرت علی علیه السلام انتقاد می‌کردند. يك بار به امام اعتراض کردند که: شما چرا با ما مشورت نمی‌کنید؟! امام پس از بیان آمادگی خود فرمود: آیا شما خیال می‌کنید من انحصار طلب و ریاست خواهم و به این دلیل با شما مشورت نمی‌کنم؟ به خدا سوگند میلی به مقام و ریاست ندارم، شما خود با من بیعت کردید و حکومت را به من واگذار نمودید، من هم طبق دستورات قرآن و روش پیامبر عمل می‌کنم و تا کنون به مسأله‌ای برخورد نکرده‌ام که حکمی درباره آن نیامده باشد و به مشورت شما یا سایر مسلمانان نیازمند باشم و اگر نیازی پیش آمد، هم با شما مشورت خواهم کرد و هم با دیگران و هیچ فرقی میان شما و سایر مسلمانان نخواهم گذاشت.*** نهج البلاغه، خطبه ۲۰۵.

يك بار طلحه و زبیر به حضرت علی علیه السلام گفتند: «عمر» سهم ما را از دیگران بیشتر می‌داد و با این جمله اشاره کردند که شما هم سهم بیشتری به ما بدهید. حضرت فرمود: پیامبر به شما چه مقدار می‌داد؟ ساکت شدند. آن وقت فرمود: آیا پیامبر بیت‌المال را بین مسلمانان به طور مساوی تقسیم نمی‌کردند؟ گفتند: آری. امام فرمود: آیا من راه پیامبر را انتخاب کنم یا روش عمر را؟ گفتند: البته راه پیامبر را. سپس فرمود: پس چرا شما انتظار سهم بیشتری دارید؟ گفتند: به خاطر اینکه ما هم سابقه بیشتری در اسلام داریم و هم قرابت و نزدیکی ما به پیامبر بیشتر است و هم در سختی‌ها و مشکلات بیشتر شرکت کرده‌ایم! امام علیه السلام فرمود: من در هر سه مورد بر شما مقدم هستم؛ هم قبل از شما به پیامبر ایمان آوردم و هم داماد و پسر عموی او هستم و هم در جنگ‌ها بیشتر از شما شرکت کرده و شمشیر کشیده‌ام، لکن به خدا سوگند با همه این امتیازات سهم من که رئیس حکومت اسلامی هستم با سهم این کارگر که در این گوشه کار می‌کند یکسان است.*** بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۱۶.

عدالت در رفتار مسئولان و مدیران

حضرت علی علیه السلام به «محمد بن ابی‌بکر» که نماینده امام در مصر بود و همچنین به کارگزاران دیگر فرمان داد:

«وَأَسْ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظَرَةِ» (نهج البلاغه، نامه ۲۷ و ۴۶).

در تمام ملاحظات و نگاه‌های خود، مساوات را مراعات کن. این دقت در عدالت به خاطر آن است که افراد ضعیف در جامعه از لطف تو مأیوس نشوند و مستکبران طمعی به ظلم و بی‌عدالتی در تو نداشته باشند.

در حدیث می‌خوانیم: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هنگامی که با مردم سخن می‌گفت، نگاه خود را عادلانه میان اصحاب تقسیم می‌کرد.*** وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۹۹.

اسلام به قدری در این موارد دقت به خرج می‌دهد که حتی سفارش کرده در مهمانی‌ها اگر قبل از غذا برای شستشوی دست مهمانان از طرف راست مجلس شروع کردید، بعد از صرف غذا که برای شستن دست آب

می‌آورید، از طرف چپ شروع کنید تا کسی که قبل از غذا اول همه قرار گرفته بود بعد از غذا آخر همه افراد دست خود را بشوید. راستی شما نمونه این دقت و عدالت را در کدام مکتب سراغ دارید؟
عدالت در نظام اداری و دوری از کاغذ بازی

حضرت علی‌علیه السلام در بخشنامه‌ای به نمایندگان خود نوشت:
«أَدِقُوا أَقْلَامَكُمْ» نوک قلم را تیز کنید.

«و قَارِبُوا بَيْنَ سَطُورِكُمْ» میان سطرها زیاد فاصله نگذارید.

«و احْدَقُوا مِنْ فُضُولِكُمْ» حرف‌های اضافه را حذف کنید.

«و اقْصِدُوا قِصْدَ الْمَعَانِي» به جای عبارت پردازی به بیان مطلب اکتفا کنید.

«و اَيَّاكُمْ و الْاِكْتَارَ» از مطالب غیر لازم و مصرف اضافی کاغذ خودداری کنید.

«فَإِنَّ أَمْوَالَ الْمُسْلِمِينَ لَا تَحْتَمِلُ الْأَضْرَارَ» چون این کاغذها از بیت‌المال است و بیت‌المال تحمل ضرر را ندارد.***
بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۰۵.

آن حضرت در خطبه ۲۲۴ درباره اهمیت عدالت و فرار از ظلم بیان آموزنده‌ای دارد و می‌فرماید: به خدا سوگند اگر اقلیم هفتگانه (همان گونه که امروز کره زمین را به پنج قاره تقسیم نموده‌اند، در قدیم مناطق مسکونی زمین را به هفت اقلیم تقسیم می‌کردند.

را به من دهند تا پوست جوی از دهان مورچه‌ای بگیرم حاضر نیستم. به خدا سوگند اگر شب تا صبح مرا بر روی تیغ‌های تیز بغلتانند، برای من بهتر از آن است که در پیشگاه خدا و رسول گرامی او از ستمگران محسوب شوم.
عدالت در معاشرت با مردم

پیامبر گرامی اسلام با لباس معمولی در میان مردم رفت و آمد می‌کرد، به طوری که اگر يك فرد ناشناس وارد مسجد می‌شد، او را نمی‌شناخت و پس از آنکه مدتی به چهره‌ها نگاه می‌کرد، می‌پرسید: «أَيْكُمْ رَسُولُ اللَّهِ» کدام يك از شما پیامبر خداست؟ آن حضرت به هنگام نشستن با اصحاب خود، دایره‌وار می‌نشست به طوری که بالا و پایین برای جلسه مطرح نباشد.

آری، این همرنگی و سادگی و بی‌آلایشی از ویژگی‌های مکتب انبیا و پیروان راستین آنان است. خدای متعال را سپاس می‌گوییم که در عصر ما نیز بزرگ‌مردی رهبری ملت ایران را به دست گرفت که پیامبرگونه زندگی کرد و ساده زیستی او دیگران را به تعجب وامی‌داشت.

عدالت در کیفر مجرمان

زنی از طائفه سرشناس بنی‌مخزوم دزدی کرد. پیامبر تصمیم گرفت حکم خدا را درباره او جاری کند، خویشان زن که این عمل را سبب سرشکستگی خود می‌دیدند، شخصی به نام «أسامه» را که از یاران پیامبر بود نزد آن حضرت واسطه کردند تا مجازات سرقت درباره آن زن اجرا نشود.

پیامبر عصبانی شد و به اسامه فرمود: آیا واسطه می‌شوی که حکم خدا جاری نشود؟! علّت هلاکت امت‌های پیشین این بود که هرگاه افراد شریف و سرشناس خلاف می‌کردند حکم خدا درباره آنان جاری نمی‌شد ولی نسبت

به افراد ضعیف و ناتوان حدّ الهی اجرا می‌شد. به خدا سوگند اگر دخترم فاطمه هم سرقت کند دستش را قطع می‌کنم.*** صحیح بخاری و مسلم، باب حدود.

عدالت در اجرای حدود و انجام وظایف

زنی مرتکب فحشا شده بود و حضرت علی‌علیه السلام پس از بررسی کامل دستور داد حکم خدا درباره او اجرا شود. قنبر مسئول اجرای حکم شد و سه ضربه شلاق بیشتر زد. همین که امام از ماجرا مطلع شد قنبر را خوابانید و همان سه ضربه شلاق اضافی را به او زد.

آری، این است دادگاه عدل اسلامی که حتی برای شخصی که سالها در خدمت امام بوده و الآن هم مسئولیت اجرای حدّ را دارد، نه تنها حسابی باز نکرده بلکه به خاطر تخلّفش مجازات نیز می‌شود. عدالت، نه تطمیع و باج دادن

هنگامی که حضرت علی‌علیه السلام زمام امور را به دست گرفت عده‌ای از سیاست‌بازان حرفه‌ای خدمت امام رسیدند و گفتند: حکومت شما نوپاست و به تحکیم پایه‌های قدرت خود نیاز شدیدی دارید، ما صلاح می‌دانیم که بودجه‌ای از بیت‌المال میان سران و اشراف و نورچشمی‌ها تقسیم فرمایید تا بدین وسیله جلو کارشکنی‌های احتمالی آنان گرفته شود و به اصطلاح حقّ السکوت به آنان پرداخت شود. امام در پاسخ این سیاستمداران از خدا بی‌خبر - که آن حضرت را نشناخته بودند - فرمود: آیا از مثل من توقع دارید که پایه‌های حکومت خود را با ظلم و ستم محکم کنم! آیا با پای شرك می‌توان به مقصد توحید رسید؟ (وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۸۰.

اگر حکومت را پذیرفتم، برای از بین بردن این قبیل بی‌عدالتی‌ها و باج‌دادن‌هاست، اکنون شما توقع دارید مرتکب عملی شوم که خود مسئول از بین بردن آن هستم؟!

در جریان دیگر گروهی از مصلحت‌اندیشان خدمت امیرالمؤمنین‌علیه السلام رسیدند و گفتند: «أعط هذه الاموال وفضل هؤلاء الأشراف من العرب وقریش علی الموالی و العجم و من نخاف عیة من الناس و فراره إلی معاویة» (بخارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۰۸.

شما به افراد سرشناس عرب و قریش سهم بیشتری بدهید و بدین وسیله آنان را گرد خود جمع کنید، زیرا اگر سهم آنان را بر بردگان و غیر عرب ترجیح ندهی ممکن است یا دست به کار شکنی بزنند و یا از تو بریده و به معاویه بپیوندند.

امام فرمود: آیا بیت‌المال را صرف جذب افراد کنم؟! آیا باج بدهم؟! اگر کسی با پول طرفدار ما شود، با پول بیشتری که از دیگری می‌گیرد مخالف ما خواهد شد، ما باید عدالت و مکتب را حفظ کنیم و به جذب افراد از طریق تهدید یا تطمیع توجهی نداشته باشیم. من هرگز هیچ کس را بر دیگری ترجیح نمی‌دهم، هر که خواست بماند و هر کس خواست برود.

عدالت و پرهیز از شخصیت‌زدگی

امام صادق علیه السلام فرمود: تمام مسلمانان فرزند اسلامند و من در تقسیم بیت‌المال میان آنان فرقی نمی‌بینم. فضایل و کمالات معنوی مانند سابقه اسلام، علم، یا تقوا و جهاد و امثال اینها مربوط به قیامت است نه مربوط به بهره‌گیری بیشتر از بیت‌المال.*** وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۸۱.

به نظر می‌رسد این سخن امام در برابر يك سری توقّعات یا يك جریان فکری بوده که انتظار داشتند هر يك به خاطر فضایلی که دارند مورد نظر خاصی قرار گیرند و از سهم بیشتری از بیت‌المال برخوردار باشند که امام صادق علیه السلام با بیان فوق این توقّع نابجا و جریان فکری را محکوم نمود. اگر به خاطر برخی کمالات و فضایل و صفات برجسته‌ای که دیگران دارند سهم بیشتری به آنان بدهیم مرتکب دو خطا شده‌ایم:

۱- ارزش کمالات را به بهای ناچیزی قیمت گذاری کرده‌ایم.

۲- اخلاص را در فرد صاحب کمال متزلزل نموده‌ایم. زیرا در راه کسب کمالات نظر او را به مسایل مادی جلب کرده‌ایم و ناگفته پیداست که اگر ما صفات معنوی و کمالات روحی را با نرخ گذاری و کم و زیاد در پرداخت بیت‌المال اندازه بگیریم، ضربه غیر قابل جبرانی به کمال و پویندگان راه آن وارد نموده‌ایم.

عدالت و نظارت بر عملکرد زیردستان

حضرت علی علیه السلام شخصاً کارهای نمایندگان خود را زیر نظر می‌گرفت و بازرسی‌های آشکار و مخفی بر آنها می‌گمارد، به علاوه خود مردم در کمال آزادی، حق داشتند نقاط ضعف نمایندگان را به امام برسانند. در یکی از این شکایات که علیه نماینده امام از فارس گزارش شده بود، آمده بود که این نماینده میان خویشاوندان خود با سایر مسلمین فرق می‌گذارد و به آنها سهم بیشتری می‌دهد. علی علیه السلام آن مظہر عدالت، در نامه‌ای به نماینده خود هشدار می‌دهد: مبدا خیانتی در بیت المال صورت پذیرد و میان تو و بستگان و سایر مسلمانان ذرّهای فرق باشد.*** نهج‌البلاغه، نامه ۲۰.

عدالت در قضاوت

در زمان حکومت عمر، شخصی از حضرت علی علیه السلام نزد قاضی شکایت کرد. دو طرف نزاع در دادگاه حاضر شدند. قاضی که باید در گفتار و حتی نگاه کردن و نام بردن میان دو نفر یکسان عمل کند در اینجا میان امام و دیگری در نام بردن فرق گذارد؛ امام را محترمانه و با کنیه ولی دیگری را با اسم و بسیار ساده صدا زد. امام عصبانی شد و دادگاه را ترک کرد و فرمود: قاضی عادل نباید میان دو طرف دعوا فرق بگذارد، تو بین ما فرق گذاشتی و مرا با احترام خاصی خطاب کردی؛ این دادگاه اسلامی نیست!*** داستان راستان.

مطلب دیگری که در این حادثه به چشم می‌خورد، حضور شخصیتی همچون حضرت علی علیه السلام در کنار فردی گمنام، بدون هیچ امتیازی از جهت مقام و موقعیت و نحوه دادرسی است.

عدالت و رعایت حقوق دیگران

از جمله آزادی‌هایی که اسلام برای انسان مقرر کرده، آزادی در محل زندگی و مسکن است. هیچ کس حق ندارد بدون اجازه وارد خانه دیگری شود. چنانکه قرآن می‌فرماید: «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بِيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا» (سوره نور، آیه ۲۷).

بدون اجازه وارد خانه دیگری نشوید.

در صدر اسلام، مردی از خود راضی و لجوج به نام «سَمْرَه» گاه و بیگاه بی‌اجازه و سرزده وارد باغ محل زندگی یکی از یاران پیامبر می‌شد و مزاحم خانواده او بود. بهانه او هم این بود که من در گوشه باغ درختی دارم و برای سر زدن به آن وارد باغ می‌شوم.

صاحب باغ به سمره گفت: رسیدگی به آن درخت مانعی ندارد ولی قبلاً آمدن خود را اطلاع دهید و سرزده وارد نشوید. سمره گفت: لازم نیست. صاحب باغ به نزد پیامبر آمد و از او شکایت کرد. حضرت، سمره را احضار و موعظه کرد، اما او زیر بار نرفت، پیامبر فرمود: این درخت را با درخت دیگری که در مکان دیگری است عوض کن، حاضر نشد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: درخت خود را به صاحب باغ بفروش، ولی راضی به این کار هم نشد. حضرت فرمود: پس لااقل با اجازه وارد باغ شو. باز قبول نکرد. پیامبر فرمود: از این درخت صرف نظر کن تا من در بهشت درختی را برای تو ضمانت کنم، اما او لجاجت کرد و نپذیرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله دانست که بنای او بر لجاجت است، دستور داد درخت را از ریشه کنده و دور بیاندازند.*** وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۴۰.

«والحمد لله رب العالمین»